



ص ١

١

لقد

۷۷۴
۹-۵

۷۷۴
۱۹۶۷۹

نقّه و عقاید فرقه

نقشه ی ج ۱

محمد بن صالح بن عبد الکريم ابن صالح
فائله نقشه ندي

۷۷۴
۹-۵

کتابخانه

۱۹۶۷۹

کتابخانه
مجلس

جلد ۱/۶

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

$$\begin{array}{r} \text{VVF} \\ \hline 149 \text{ V9} \end{array}$$

فقه و عقاید فرقہ

تقریبی ج ۱

محمد بن صالح بن عبد الكريم ابن صالح
عالم فقه نبدی

595

دترمین سنج

19979

 $\frac{1}{9} \sqrt{2}$

گلشن معرفت در حالی که مشغول به نوشتن است

البر
موا
دني
نفس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اقر عظماني الكون بالوحيته ووحدايته واعترف
بمع الاشياء بوجوده بعد ولا وفرايته قدره قايما لاشياء خلق
الاخر والاسم بمحكم الكون وابع بقدره يطول الشئون الى ايمان
اشيوت ما كان وما يكون وله اسم في السموات والارض طوعا و
واليه ترجعون خصاله نبينا محمد صلى الله عليه وآله وسلم
باجابة شيعته الفراء وجعل علمهم ورثة الانبياء على الحق
امناء نزل الحسن الحديث كتابا متشابها مشافى تفسيره
الذين يخشون ربهم ثم قلين جلودهم
وقلوبهم الى ذكر الله ذلك هذا لله

بہمدی من

يعدى به من يشاء خلقا كاثرا يملأها بالاسبق احتياجا اليه بقوله
كن مكانا وحشا رادته ليحيا وها من دون مادة وسند ووعان
جعل العالم المحض في منزلة الدنيا والاخرة وجعل سكانها اهل
فاصلين منهم وروسانا باحسن تحقيق وعلو البيان وبينه وبين
العقل والعلم والواع الحكمة والعرفان خلفه واضمن عدل
فصل وجعله سميما بصيرا فمن اطاعة فلا الحزن وعصاة فلا
وسيلتي سعيها حذب لطائف اهل صفوة بالواظبة على
وظائف القيام والوقوف والسير وتور مكات عليهم بمصابيح
العبودية للصلح الى اقصى مقامات العاقل والشهود زين ساداتنا
زينة كواكب الافكار والاعلاء وليست لهم مفسر عليهم
زخرفات العناء ونشأت البقاء كشف حجاب العقلة عن
مصارفهم ليعلموا خفايا الملك والملكوت ومقدم اهل السير

اما بعد

اما بعد
میگویم که برین زندگان خدا را بجوی
طایقت بدی محمد بن الحاج خدیجه اکرم این حاجی محمد فاضل قدس
الافاق است بدی عالمهم الله بفضلهم جهنم مقفول جعل
دخولهم تحت غل غفوه جلا استورا که حتی از مردمان امانت
والد ماجد قدس تهر تهر عزیز خواش نبوده که ورقی چند در میان
فروریزه اسلام و دین شعل برکش معارف و حوافر مستطاب از کریمه
من علل الحما من ذکوا و انشی و هو من فلفلیت حیوة
طیبه که از آداب طهارت و وضو نماز و سایر احکام و شرائط
و وظائف مقرر اول است و اما بعد که گفت قدس با فیه
شده است با فاضل بعضی از روی معیده در کتاب بخیر نیست نور از
بعد از چندین باب است معاف دیدم که بهیچ نوع عذر از این کمترین
مقبول خاطر غریز ایشان نمیشود بلکه مردشان موجب لال

والسلوك العروج والخروج من جبال قلوب البروت في بيان من
تورث علم الكون بانوار اولياء العارفين واجامع عالم البراني في
بابنا عن الصالحين احمد على قوافض ان هذا به الهداية لهداية
الآلات والصفات واشكر على ترويض النعم علينا من التوفيق
لأعمال الصالحات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له شهادة كاملة من اقر بها دخل الجنة ومن خالف حشره امين عند
واشهد ان سيدنا ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم عبده ورسوله
ارسله الله تعالى الى الخلق رحمة وهدى باحسن اخلاقه واكمل
صلى الله عليه وسلم وعلى آله جميع اصحابه وعلى اخوانه
الذين ائتم الله بهم من الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين
والصديقين والشهداء والصالحين وعلى اطراف اعين اهل
السموات والارضين وعلينا معهم اجمعين رحمنا الله
والرحمن

اما بعد

و موبکر که فاضل و این چنین حکم و صلاح آن اگر کشند و بدل کنند
و اغاص عربات از آب می‌شند از اعتراض و غم و درگیری صدر نموده
و از حیب جوئی و بدگویی منف نثار نموده فعلموا ان الله
نفیسان و قلمه طغیان و غیری در این باب به خوش نمروده
بدیهه‌ها و چسبیده‌ها شود در ثوران داده یکتا شود
من عجل از عمل خام خویش تو بهت کنم سینه‌تیش
در روش زنده آزادگان نیست روابطه برافرا دهان
چشم من برین بود از چاک بی‌مرا می‌کنند زو بهر کار
و اما اسئل من الله تعالی ان یوفقنی لایامه برسانه و ینفخ
ابواب الهادیة للعلی بن ابي طالب و یجعل الذی یفعل لی جمیع السالین
خالد الیانا معاً و فی وجهه العیة شافعاً و ان یطرح فی رغبته اراغبین
و ینفع به المطالبین بحاجه سیدنا و نبی محمد العجی الامین و آله

و بسبب روی احوال ایشان میگرد و خیر نیامد امتداد امر الحقیقت
و المخلصان و اعلیٰ ما علی العیام بخدمة المخلصین پناه بجای
ورق آبی و امداد حضرت رسالت پائی مل بر علیه السلام برده
با تکلف سخن آرائی و اظهار فضیلت ثنائی و ورق چند مانند روی خود
و بعضی غرور صرف کردن آن تیار نموده لاجرم این خواشانی ایشان
چون زنبیل ویشون پرگنده و پریشان واقع گردیده از هر گوشه
نوشه و از هر جزئی خوشه در یوز کرده سپید و درم خواشمنان آزار
منقول بر لحوظ و اوقات غیر از با علم و عمل آن مخلوط گردانند
و چون خود را دارای استعداد این هنر نمائستند و ندیده و از علم و
مجاهد و دلالتی کشیده و پشیده اکنون رسول از خداوند با طبع سلیم
و صاحب دقان زمین مستقیم آنکه چون تالیف این ضیف الجایز
گذاشته و بر بوضوح و جلال و رفیع و دلالت مستقیم شوند

مختصر

و بحمد الله تعالى و صلوات الله عليه و آله و سلم

مادامت السموات و الارض

دیباچه‌ایست در علم لیاقت و جود

خود و سبب تألیف کتاب و ترجمه

بزبان فارسی فاقول بتوفیق من یحاج

الی اطباء تحقیقه

مخفی نماند که هر چند این کتب را بنا بر وقت بصر است و عدم لیاقت

اشا این صنعت و فن و تحقیق و تمیز این زوایا و عین روش و طریق بود

آیا چون از باب لغت صادق و طایبان سوانق را بجهت کثرت خلوص

شریعت و طاعت و حب الوجود و شوق و ذوق بر سر کوب در درج معرفت

سید و غیره بنا بر آنکه امروز بر کس امر معروف و نهی از منکر واجب

چنانکه شیخ ماوی رحمه الله علیه در شرح جامع الصغیر خود مدعی می باشد از حضرت

رسول علیه الصلو و السلام نقل کرده است که آنحضرت فرموده است

اذا ظهرت الدعوة للفقیر من الخائف للشرع و لعن آخر هذه الاقترادها

و هم الصعابة یعنی بعضی بجهت کمال و علی فن کان عند علم فیلشده

او ایضا و لیستعین الناس ای یمن الخاص و العام لیعلم الجاهل ما اثم

الفضائل و یحکم لسانهم فان کان العلم هرینه ای یمن ظهر البعد

و لعن الاخر من السلف کلام ما انزل الله علی محمد صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه و سلم انما جاء فی عدة اخبار و طایفه این عساکری

نار و غیره عاذا بن جلد و غیره در بیان کتاب شیخ ماوی برودیت

این لطیف و جود و این الجزوی در کتاب عقل المتأمله از ابی هریرة

رضی الله عنه بنساخته و خود آورده است که آنحضرت فرموده ما اتی الله عالما

علما الاخذ علیه الميثاق ان لا یکتلم فی العلم الا ان کان یفعلوا علی

السنن

حضرت جود و بشام جان این به وجود میرسد بدین سبب که

دول بزبان آمده که شیخ چوستان بزمن شست و گواهی که شورش

چنانکه وی کت در برت منی و شورش و بیابان و بیابان و بیابان

نار و غیره که هر چند این کتب را بنا بر وقت بصر است و عدم لیاقت

اشا این صنعت و فن و تحقیق و تمیز این زوایا و عین روش و طریق بود

آیا چون از باب لغت صادق و طایبان سوانق را بجهت کثرت خلوص

شریعت و طاعت و حب الوجود و شوق و ذوق بر سر کوب در درج معرفت

سید و غیره بنا بر آنکه امروز بر کس امر معروف و نهی از منکر واجب

چنانکه شیخ ماوی رحمه الله علیه در شرح جامع الصغیر خود مدعی می باشد از حضرت

رسول علیه الصلو و السلام نقل کرده است که آنحضرت فرموده است

اذا ظهرت الدعوة للفقیر من الخائف للشرع و لعن آخر هذه الاقترادها

و هم الصعابة یعنی بعضی بجهت کمال و علی فن کان عند علم فیلشده

او ایضا و لیستعین الناس ای یمن الخاص و العام لیعلم الجاهل ما اثم

الفضائل و یحکم لسانهم فان کان العلم هرینه ای یمن ظهر البعد

و لعن الاخر من السلف کلام ما انزل الله علی محمد صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه و سلم انما جاء فی عدة اخبار و طایفه این عساکری

نار و غیره عاذا بن جلد و غیره در بیان کتاب شیخ ماوی برودیت

این لطیف و جود و این الجزوی در کتاب عقل المتأمله از ابی هریرة

رضی الله عنه بنساخته و خود آورده است که آنحضرت فرموده ما اتی الله عالما

علما الاخذ علیه الميثاق ان لا یکتلم فی العلم الا ان کان یفعلوا علی

السنن

مضوعات خود گردانیده علی مکتفای از این موقوف به علم شریعت نبوی
علی صاحبها الطلوة والسلام و ازین احکام و مسائل ضروری را گردانیده است
و حق امروز اگر شریعت نبوی بود احوال امت چگونه متحقق و مقرری شد
و اگر نبی بران و کلمه و کلمه نبی بودند انیمه و کتب است و شریعت جاریه
بطور کرمی شدند و همچنین اگر علماء عصر که در تبلیغ نبایه بسیار اند نبی بودند
اینهمه مضللات در مسائل اگر با کثرت و تفصیل می یافت و علم قرآنی با کثرت
و بزرگان طریقت که بر کثرت شیوچین اند کثرتی لک روی زمین اند
برسد لهذا امت را کوکم فما انتمکم الرسول غفله و ما نفیکم
فانتهوا از ایشان این شریعت جاریه نبود و الکمی در بدو خلقت
انسان و حق از برای جادت و معرفت و پرورش و بندگی خدا این
و از مکتفای آورده اند و بتین این معنی رسین همها است که خداوند عالم
که صانع نفس و آفاق و خلاق علی الاطلاق است بمفاد گفت که از انحصار

فاجبت ان اعرف خلقت الخلق لا شرف بر سر خلقت و عزت در سر پرده
غیب هویت و رای استوار که بر این مقاب نهاد و جمال خفا مخفی بود
خواب باره از این خویش تا انوار قدسه و نوره و سر الزام و کیف ذات الهیه خود را
در آنها رکنوت بدوین سبق احتیاج ظهور و جلوه دهد تا بر جم بقدرت کامله و حکمت
بالله ایجاد اینهمه کرمات کند و باطاع اینهمه موجودات مخلقه مغرور و فرمود
ناشناسادی بکمال صفات و فعل و افعال از انکی معلوم و محقق گردد
هم بر هر کس که شرف نبود و اراده از این هویت بر لری وی تعلی بیاورد
و هست نامی و حکمی آنرا استنباط خلقت به دراصل ماده و الحکمه از کرم عدم
بنفای وجود آورد و هر فردی را از افراد موجودات احسب جدا و نفای
منظر خلقی از صفات و محلی است از اسماء که دانید بعد از ان دایره ایجاد
و خلق را با قلم موجودات عجیبه و انواع کمالات غیره از هر جنس و شکل و از
هر رنگ و صورت تجلی نمود تا اینکه نوب خلقت به خلق آدم صلی علی نبینا

و علی القصد ^و السلام رسید و او را بخلق خلافت و شرف کرامت و عقل و علم رسانید
مکنت و موجودات برکنید پس از دنیا را داد و ذریه و جفا را ای او سب
ایستاد و پس بطاعت اقیانه و محاربا و اینا کسب نمود فرمود لا جرم ^و اینا
پیشوای راه و مکتب و پناه اهل دینی چون گردانید و همرا و خوفا و
کجی و مسدود شریفه و باعث استقامت و ایستادگی و در انداختن
بیب آریب و کفر و ذریت روی دنیا ساخت چنان بیب کثرت و
بدین وجه قیود ^و تیر از مقصد اصل خود که استغنا از سید و قیاس است بازمانده
پس ضرورتاً و لابد باید ذو جبین تا از وی بگوید و دعا استغنا قلم از سید و قیاس
تواند نمود و از جهت عقل و جفا نیز انفاض تعلیم یعنی نوع خود تواند نمود
لا جرم ایستاد و پس از خط و طوطی و شکر و کسری داده تا دلای مردان را
که مطلع و ناوار خیب و غیب و نهج مسات را بر بست از کدورت تعلقات
سامی و محلول و متقی و منکرکی ساخته و او را بآفتاده و نوار زد پس کشف
اسرارش شغل کردند و متابعان دین تویم و هر دین مرا استقیم را

از غلات جلال و کرامت پرشده است و معرفت الهی برشته پس از این عبارت
ثابت و محقق گشت که رسیدن بدون علم و معرفت و متابعت نبیها و ائمه
نمکدود و بدون اعتقاد با احوال حمیده و فعال پسندیده ایشان طریق حق و راه حقیم
صراط یزد و از غیره تا نکل سیر این راه و لو که در این و شکاه ممکن نباشد چون
اینها را باین طریق مکتور و مستحق اکنون این را نیز بدین که خداوند عالم بحجت و معرفت
کامه و قدرت و حکمت شامده خود از میان آئین نبیها و ائمه حضرت عالم بهترین
محمد مصطفی راضی الله علیه و سلم برگزید و او را با صفات کمال و نعمت و جلال
بیاریت و برزق قدرت و غفلت منزلت و اقهاران ذکر و بی بزرگبار که خود
و سایر از تعظیم و تکریم و تخریب و آک و اصحاب اتباع او را نیز در کمال قرب
و وصول درگاه و سب و عز و قبول بارگاه خود فرمود بلکه از متابعت و پیروی ایشان
نوی مجبوری و بشارت مطلوبی را از آخرت که قل ان کنتم تحبون الله فابعثوا
فی حبهکم الله و یغفرکم ذنوبکم پس محکم است از اتباع احوال و فعال حضرت

چهاره باشد چون اتباع آنحضرت به معرفت دایم و وظایف دی از احوال
و فعال و صفات و ملاطعات و حالات و خصال او که مجموع آنها نفس شریف است
می باشد تصور نزد ادرم متعلمان است و از این شریف تر است و علم
با باری و قبول و ذوق و قبول آن نیز عارف باشد پس علماء و مجتهدین را و اولیا
و شیخ طریقت و دین که در ابحاث و تبلیغ باشد بسیار می باشد در هر عصر و زمان
به موضوع و مباحث هر شاخه و هر یک بقدر وسع و امکان تمامی است را در
و نشر این شریف و ترویج احکام و حدود آن بنده دل فرموده و کوزه از کا
فر و بسته اسلام و مسلمانان کشوده اند محض همین تقوه بقیضات مقدسه
و تدبیرات متوجه که قتل شر از چهار آنها عاجز و قاصر است پر خسته اند
و بساط اطلاع و تبلیغ آنها را با انواع و اقسام بارش و خاص و عام انداخته اند
پس بگویم علماء کرام و شیخ فضلاء اسلام که فلک دین را بخیر و عظمت
ندیدند و این را چنانچه و نورند لازم بود که در جواب آن که هر کس بقدر علم و استعداد

الکافی

و حفظ و ترویج و تبلیغ مسائل حکام او با لطف نماید و در احوال و احوال آن باری
کمال می و اجتماع و بسند دل فرماید تا بر آید و در و بال کمال و توجیه و عجب
و تقابله را و بجا و نفوت و ملال رسول ان و بجا نکند و
آنچه عاصیان امت آنحضرت این کمترین در ایشان و امیدوار
توجه و احوال ایشان بلفظه الله متعالی و جعل آخره خیرا من
بعد از آنکه خواهر حضرت ائمهین را چنانکه بیان یافت اجابت نمودم
بمطالع کتب فتوای شافیه و استخراج مسائل ضروریه آن پر خسته و انعام
در جمع و ضبط و تالیف و تحریر آنها نموده تا در هر بابی از هر کتابی آنچه طایفه را
باید و ساکنان را شاید تمامی یاد کرده آید اگر چه علماء و فضلاء را قدیم شرکاء بهیم
در علم بسیار کتابهای مربوط ساخته اند لکن حقیقت این کتاب را
تالیف نموده که طایفه را چنانچه و معرفت شایسته و کتب دیگر که باید و دیگر
حاجت نیستند از این جای آن دارد که بطریق تحریک و تحت نفوذ را بگویم

ای قیصر که علم کشورت ای که سود می افند در معرفت
کتابچه می خواند از کتاب دیگر از مش جو که سینه معرفت
پس با چهار توکل حضرت باری و کمال معرفت و اعانه از شا به از ان اوج
تقوی و پروردگاری با تمیز آنکه از آن خوانده که از در دنیا از آن صرفه
و بهتری و دین کمترین را در آخرت ثواب با جوی حاصل آید
در غرضه شهر رمضان المبارک سنه الف و ثمان و ثمان و ثمان
بنسبت و این بنسبت را بر این پنج و شش ننهادم و قرار ترتیب کتاب آنرا
بنسبت ترتیب ابواب و فصول کتابهای فقه مبادم که شاید باین مشابهت
و شاکست این چند ورق نیز در سبک کتب صالحی است و تأیید است عالمان
فرض و سنت محسوب کرد که فرموده اند من تشبه بقوم فهو منهم
و بعد از شروع تحریر لفظ و معانی و ترجمه مقاصد و بیان آن آنرا تحفه مجالس فقه شریف
که در حقیقت بنسبت علمه شدند که دانیدم و منع و کثرت بعد کردم تا از آنجا
چنان سازم که شاید مجالس شریفه ایشان و نظر که مطالعه حضرت دیدگان

اگر

کرد پس به خط چیده آنرا به تسبیح سپیدی پسندیده است اگر چه در هر جودی
حق آن بود که مانند توفیق و فی نام و شان باشد لکن بسبب اطلاق
شریف بر آن و وضع کلمات مبارکه بر زبان دلائل اگر از این نامی کرده
روایت لهذا آنرا به اسم گلشن معرفت موسوم نموده
باید و داری آنکه حبیب خدا و تبارک و تعالی و منزلت صاحب شریف و صلوات علیه
و در جات عالیه آل و اصحاب و اولیای امت او این تالیف را بسبب
و قصار حاجات و دفع در جات این ضعیف و سایر برادران و دوستان و بی
کرداند و دفع و ثواب آنرا به عام و خاص طالبان و اصل و این غیر از این
منفعت و در حقی حاصل آید و در وقت تمام آنرا باعث تخفیف و آسان
سکرات و تبدیل بسیار بهجتهات فرماید و والدین و نهادن او برین
این ممکن را نیز بخوانند که آن مطالعه کنند که این کتاب داخل این دعا
و اصل باین مدعا شان نماید یا جامع السعیده یا فایز القلوب یا جامع السعیده

علیه

والله سبحانه وأولياء أئمة وأهل الطاعة أجمعين

بران آید نو شتم کلام حضرت دوست
 که روزه چشم بر تیران آید
 برای تقییم در لغو ام و تقییم و آید ان عبارت عرشه قدس طربان فارسی چنانکه
 دان و خواست بیان کردم نافع آن که اگر او را در یافت در آن معاد آن پیش از
 اشعل آید و بهی که اگر آن شترانی ملک است که بر زبان آن کردی بود
 که نسبت بر او خفا و این با باطن پاری زبان میدیدم که
 پیش از آن میل زبان فارسی دارند و به کلام و عبارت عرب زبان زبان
 زخوب و مناسب رسیدند لهذا قول بر زبان آن که فرموده اند که هر
 سخنش و پیش چشم باید گفتن و با هر کوی زبان آن خود باید گفتن
 پس مناسب بین اللسانین قیصر الفاعل عیسی قدما بر زبان فارسی
 ترجمه نموده و مناسب بعضی از احاطه مفیده و بیانات نافع و غیره که تحقیقات
 کتاب بود بر ما شریف تمام بر آن افزوده تا بر این برای طالبان آید و حاصلی و بر
 راه علم و معرفت و در پیشگاه و الله علی ما فضل و کلام و حسن و اتم الکلام

۹۳۵

پوشیده بباد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درین آیه از خود نموده که ما هرگز
زبان آن گروه را پیش گفتن فرموده است لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ علی قله مقام و در پیش
دیگر نظر رسیده که گفتن فرموده است لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ این امروز نموده که ما هرگز
آنگاه سخن گویم و در وادی دیگر آمده که گفتن فرموده است لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ ما که
امروز نموده که ما هرگز با ما بانه فهم و عقل ایشان سخن گوئیم و حاصل سخن آن
آیت یعنی سخن با ما بانه فهم و در در وادی ایشان سخن آن
که گفتن اینچنین است و بدین حکایت بیان فرموده است لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ
مخاطب هر کس نرسد لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ این حدیث را بجا می آید مقام دارد
مکن خوف آنست که از مطلب دور افتیم اما چه بگویم و بقول مشهور سخن را
می کشد که سخن از دل زبان افتاده شد با چار زبان درازی بیان
خواهد آمد و گفته اند لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ این حدیث است که شخص با ما بانه فهم و در در آن این بایه
سخن گوید و با ما در عقل و حاصل زبان ایشان بایه گفتگو نماید لَا تَكُنْ مِنَ الْفَاعِلِينَ حفظ
و فی الجمله باید اطلاع و طعن سبیل شرعی تعلیم و تعلم احکام آن بر دو انحصار زمان

چراغ هرگز در بیخ هر شمع در میان قوم زبان انقوم البته ستر و مناسب تر باشد
و توضیح انفعال بر سبب اچنانست که حضرت خدیجه آنده که پرتیمی را بر قومیکه
بعوث فرموده آن پرتیم را زبان انقوم بر ایشان فرستاده است
کافران بقرآن و تعالی حکم آید که ما را از میان رسولان آگاهان فصل
پیشین هم صاحب موابه تغییر این آیه تیرفته آورده است که نفوس ایم
پرتیم پرتی را که زبان قوم او یعنی کروی که او را ایشان فرستاده و در میان
ایشان زاده و نشو و نما یافته و بعوث برایشان شده چه پرتیمی را او را
زیر کلاه خود و عیب یاد کرد پس این کلاه خود بن بسیار ایشان قوم ایشان
فرستاد باینکه برای ایشان او را و نوای را ایشان زبان او را نفهم
و بعد بگویند که من او را در نمی یابیم و گفتا تغییر فرموده راجع بآنوقت است
و چون کتب بعثت خرب منزل شده است و جبریل با پیغمبر علیا علیه الصلوه و السلام
برای قوم و ادراک هر قومی را که در آنرا بعثت منزل علیهم انسی ذلک که کلام
عاص کلام آنست که در مسائل شرعیه باینها موعود و حکام هر قومی را زبان

آن قوم

آن قوم بتر و بظلم تر می باشد غایتی برای سر دادن این مصروف که تلبی غایت
و طاعت و تقدس از اینجاست و ظهور از اینجاست و تمام بدست خفیف عقیق دوستی
و وثوق در دلها پیدا شده بسیار در دنیا در امر طاعت و بندگی خدا و عوالم
و امثال او امر شریعت کوتهای و دوری نموده بلکه همیشه در صدد و عذر و بیان خود
می باشند جهان تهد از طاعت و بندگی نای مانده و فانی دیگر تحقیقی پیدا نیست
این کمترین اگر در وقت و بندگی از همه کمال تر و از همه غافلتر و غافلتر و از همه جاهلتر
جهال تر اما با قناعت و وسعت رحمت و بخشش الهی جهان شغفت حضرت
رسالت نباهی و اندو و سکینه و صافی و اسرار طاعت کج و ترتیب این
بر خیزد که شاید بگوید بركات و فیوضات مندرج بر آن این فخر در مانده و از آن
از حیض کمال و سركش جمالی و ستادان انما و در کثرت غفلت و سوء احوال بدو
در ارج علم و عذر و معذرت خوش غایت نهیل آتش رسیده باشم اکنون بعد از تمام
و بیاج شروع بمقدمت کتاب نموده آپا پیش از آنکه قلم بای در میان جولان نمید

44

فعلت انه

از ساینه وجودت ممتاز فرموده و رحمت غایتی و تعداد و دوازده اولاد
از خلقت کرامت و شایسته تحمل بار امانت خود فرموده است کما یفرغ فی العوالم

بر دیگر موجودات که آن بواسطه وجود حضرت

در حقان

روشنی دیدۀ عالم بنو

[illegible]

و شیخ منادی در شرح جامع تصغیر میث در بیان فضل و شرف آدمی
بر ملازم میرایه فالعبد المؤمن اقب الى الله تعالى الملك فانه قد جعله
خلفه في الايمان والحق فصبه على سبع الميزان في كل واحد جعله
خمس من العالم المحيط والحق الملك يعالون بعينه اجسادهم تحت
بشر و قلوب الاوسيين نظامهم في الحجاب من عطية الامور
لا ذر ولا نسين بل كل ما يعطى من تلك الشاهد من الفضل والكرم
و انما ما في الملك فانه انما

مبحثی است متفرع از مباحث سابقه و بر بیان

افسام طبقات انسان در ضمن

فوائد چند در طب

براکه حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دہلوی قدس سرہ العزیز در تفسیر غزلی

روایه می نماید که چون سنان بجهت اعمال و حسن معرفت را دوستی با

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

نام و پیدایه من یکتایب و در کلمات اول ملک این دو کلمه را بنویس
در کلمه دوم با کلمه نوزدهم در کلمه اول مجامعه و نایب در کلمه

از معرفت برایشان که شده و جوین کسان صفه که اولیای رب کریم و صفا

تکرات در ظرف و فاعل آدمی و انعام ثانی بحسب احوال و اعمال ایشان است

بجز در وقت سحر که گاهی نیز در وقت ظهر و عصر
در بعضی از روزها در بعضی از اوقات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم من آل الله وأحب
بإلهه
والله اعلم بالصواب

ان ترکیب آدمی از روح و قلب و آمدن وی بدینها

برای طلب کمال رجوع و بی باصلی

و بیان مظهریت وی که از آن لازم آمد مراتب تقاضا که شش هزار و سیصد و پنجاه و دو است

رجوع و قابل آمدن وی بر دنیا **باب** کما رجوع وی به سرور و مدح و تعریف



و قابلیت رویت خانی سموات و ارض که بهین و بهیچکدام
ماجرانی و بسکوی خردید کرد از آنجهت می و در وقت
کرامت و فضل که بباب معنوت است بزار و قتری دیگر
تا و ز قیامت بعد از مد و ده از ترقیب تجرید آدم و نوزاد
هزار کی گفته و نوشته ام قلل کانت البحر مدادا
کلمات ربی لغدا البحر قبل ان یفقد
کلمات ربی و لجنه بمداد
و بقیه سنی آیه و ذکر که بنابین آدم تا آنجه که در باب
نقل شده است آنست که امام شیری رحمه الله
فرموده است که مراد از ربی آدم که آیه مرقومه جهور
نویسند چه که را حقیر من بین الله خالقه من مکرر

ترمین چو پیشانی سپید و زلف تفتیش بر زبان است زلف ایشان بر بوی حیات در
 سبزه دامن ایشان ز جوی خوش به نوبت و باران در زمین ز کرم زلف تفتیش تجدید کجاست
 از زلف است حضرت رسول را صلی الله علیه و آله کرم تفتیش و نیریت خانه تناس داد
 اندر تیره رما که برین الله علم و ذوالعز و در محبت به مجید و بخون و شرف در که
 عاقل و در که زلفی برین نیست زلف و نیریت ایشان است که زلفه نیریت
 مرات صاحب جهان کما صفات آتی است پس بدین کرامت بن آدم و شرف فضیلت او
 در کتب تغایر و احادیث و توارخ به حدیث مشهور و غایب در آن در آن در آن در آن در آن
 لاجرم بحسب طایفه انوری را از آن شعر تجرید آورده و اما استغفار الله تعالی ان
 یزیدنا من هذا الفضل و الکرامه عاقله و صامه و صلی الله علیه و آله و سلم
 و جیه السحایر و العیامه
 فزیلک و شرف امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 مقتضای شرف العبد الشرف سید لا فاقه امیر و علی الله الان

[illegible]

۱۴۱۵

[illegible]

29010-2

و در آن زمان غرضت بر بدست یابی از اخبار و کتاب چون این بود و ای که معارف حق
نیست غایت حقاقت نمودن در این احوالات عبودیه که شوند و وقت بپایان رسیدن
بر هیچ وارد و چون مدعیان این این بود که دین ما از دین شما که در ظاهر ظاهر است
و ما زید که دینی از شما که در ظاهر ظاهر است و در حق این این است که در ظاهر ظاهر است
و آن کتاب مدعیان که این بود که گویند که خداوند حکیم و دانا است و حق است که
کسی که این را می بیند که حق است که در ظاهر ظاهر است و در حق این این است که در ظاهر ظاهر است
این یا با اعتبار وصف و آن ناقص است یا با اعتبار آن ناقص است پس اگر اینجا
ناقصه و در ظاهر ظاهر باشد یعنی گفته باشد بر مفسرین اینی علم خداوند که کون
و سایرین در ما سازیده اند بر تمایز و در خارج بعضی نکات کشیده اشار
در علم خود بعضی غرضت نیست و باید این نکته قول اینهاست که ما نبودیم
ببین این را پس علم و شایسته او تمام بود آورد و از مؤلفان سابقان باشد
و در صورتی که این است بر این صورت فرمود که سخن از این است که این
یا در لوح محفوظ است و بعد در لوح اولی که از او آمده اند که بعد از این
نمی توانیم بر او در حکم از او بودی از اینها نیست که اکبر علی لوح

بسته به کسیان است به دولت حجت زانو گیرد و اهل کربلا و سید
موسط بصلوات است و از حق و معنی شریعت و نور و هدایت است که حجت
اسم ایان و نه اسم غیبی که حق قادر بر آن هرگاه ذکر آن را بگوید است
صلوات هر روزه ذکر شود که حجت علیه السلام ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
و الذين لم يمتدوا الى الفتن و الذين لم يمتدوا الى الفتن الله الله
و در این کتب بسیارند و دیگر آنکه در کتب کثرت یافته است
آنکه سوره یزید بن ابی سفيان است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
بتمام کتب کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
عین الحق سید و اهل بیت و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
چون کوه ای باین کوه خود از راه و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
شیرین گردانیده گفت و و المؤمنون و در کتب معتبره و در کتب معتبره
کتاب الرسالة الخ کتبه و و المؤمنون و المؤمنون و المؤمنون
تا و این کتب بسیارند که که و المؤمنون و المؤمنون و المؤمنون

و مؤمنون

هر دو قول نه است که کوه ای را بر آید و است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
چندین کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
نیت ایان است و نیز زوال و خداید و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و نوارش و امید و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و المؤمنون و المؤمنون و المؤمنون و المؤمنون
و نیز از راه و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
که در شریعت با تقدم و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
میفرمودند که ایان را برای کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
چون با در و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
فغان کلاه را چنان کردی و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
باین کتب کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و دیگر آنکه کلاه جاد است که در کتب معتبره و در کتب معتبره
در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

بقضای من است یا من که من جرم و دیگر آنکه حضرت خاتم النبیین علیه السلام گفت که کثرت یافته است
شست و پنج مرتبه و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و عثمان و دیگر در کتب معتبره و در کتب معتبره
و دیگر آنکه کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
ای قوی و در کتب معتبره و در کتب معتبره
نصیحت نشود و در کتب معتبره و در کتب معتبره
مطلع شوی و در کتب معتبره و در کتب معتبره
اولی پوشیده دارم و دیگر آنکه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که کثرت یافته است
ایان خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
حضرت خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
بعضی و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
اول آنکه خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
دوم آنکه خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره

با او خود را در کتب معتبره و در کتب معتبره
که کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و دیگر آنکه کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
است و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
تغافل است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
بودم اکنون که هستی و در کتب معتبره و در کتب معتبره
خود را و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
یاد باری رحمت و در کتب معتبره و در کتب معتبره
ای خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و خاتم النبیین علیه السلام و در کتب معتبره و در کتب معتبره
ملا و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
آورد و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
است و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و کثرت یافته است و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و مؤمنون

و انچه از دسترس

[illegible]

و اما در شش ماه بعد که فرشته ازل را از قبر خود کرده که در دنیا صاحب جان
 هر شش ماه بعد که سلمان را بفرشته سالک علیه السلام و راهم عرض کند و در وقت
 گواهی دهد و سلام و سلام را در عرض کردن اهل آن قبر بفرستد و در میان سیرت
 و اخبار از ذکر خود که در دنیا از او این باب بخواهند و گفته های بلند است
 فرشتگان یکی آنرا در این کتاب اوراق تقدیر می بود و هر چه بخت عرض بآید به ابراهیم
 از آنجا پرست و در عالم اسرار و باقیین هم به سید علیه السلام و در آن
 ایشان از فرقه کامل و در یک چشم به در در شب و در روز به پنهان وی و چه
 در نظر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پشیده و پنهان نیست و خود بود
 زنده را بخیر باید که عمل روی نه که چون بفرشته عرض کنند ایشان را از آن
 عجز و لا خوف بهر نباشد و خود کلمات در شرح و تصدیق و دفع و دفع آن گفته
 زهی حکمت و شکر که ما عاقلان فکر که از لطیف محاسبه با اهل آن در دنیا
 خداوند و خداوند و در خاتمه های عظیم و عقاب و ذهاب را و از طریق دیگر باعث
 شرح و تصدیق فرستد عجب خدا علیه صلوة و سلام آمدن

درختان و گیاهان

وشرح نمودی شرح پنج تصویر از اقسام سید خدای در غیر این بر روی آورده
که آدم خدا را نیات و در هر روز با همه وقت اعمال اولاد و ذریات او را
بر او عرضه کنند کار هر چه بر علیه اعمال و تقیه و صلوة و کلمات و غیر
المعاذ و این کائنات را تمام عالم المکون متشکله با اشکال و صفات
و معنی و مهیا آن را هم بواسطه منبری السعد و سبیلها که
به الاشیاء زیاده است و در هر مرتبه ای که او دوست که
نوعی اعمال آدم را پس و بر هر چه که تعاقب و تفرق علی الانبیاء ای رسول
ای تعاقب علی الانبیاء علی آباء و الایمان آدم الجملة ای پدر
جمعه فی حق ای الانبیاء و آباء و الایمان بحسب انهم و ترواد و جهم
و اشراق الماد و جهم اوصاف و اما اف و جهم و میان و بیان
کایه علیه فله فاعلم الله ای خافه و لا تأذ و اما حکم الذی یقع العرش
بارک المالح و فایده العرض اظهار الله لافول عذره فیما عا به
حیاتهم و الرفع من و الدب العزیز و این کائنات را که
کلیه

[illegible]

که در این روز با عرض امان ندکان محراب باشد بخت و بهر تحقیق تیر نشاند
کما اشیر بذلک ففهم الخبر انتهى و در این روز در آن کتاب
بعثت رسید که احوال ندکان در وقت شام در همه روزها
بخت غلام الغیوب بقران کرده عرض کرده میشود در آن کتاب
نیز آمده است که روزهای پنجشنبه و شنبهاربعده عرض احوال است
پس هر عملی که قبول و پسند بارگاه اعدیت کردید زهی سعادت
و دولت پاینده و خوشباجه و جای آن در پاداش آن و هر عملی
که مردود و نامرضی و ناپسند آید یا خساره و واحسرت در کار است
چجبانه و قضا محض ارشاد این معنی را است چجبانه را در آن امید و خیرین
مواضع در عمل و اجر پاداش آن فرموده است چجبانه معاندان از دروغ
دقاوت انقدر بی مطلب بپریم که گشت و روز و ریح را نامور است
ای که از آنجا است که در این
ای که در آن است که در این
ای که در آن است که در این

[illegible][illegible]

از کتب خجسته بر حایف احوال شان کشیده و از رخامه خای لطف خود خلعت نجعلنا امامه
و سلطانانی بخشد حضرت عزت برتره فرماید که ای امت حبس کوس نه بر رفته و نگرد
یکبار از سیاست و داری و کشان باز گشت و بر همه پروردگار بخت سب و بدیهه است
احد را حق بر نگذرد که بر باطنی واجب کند بر تبلیغ رسالت تا ادا شود و اگر کند و یا نگوید
حق و کفاری این بجای آید که در میان این که کار است از معیت و یار کار کارکن
و بغیر و رحمت خود او را بر چه آفرینش برسانا حقیقانه فرماید که یکک شهادت که در ادا داند
مستحب شفاعت باشد و هرگز از ایشان در شبانه روزی چنین نوبت برود و عاقبت من کواهی
دارد و در سالت عیب من آفاده شهادت کرده پس از او آزار است که اگر در حق رحمت و تقصیری
باشند اکنون شفاعت شمارا حق نباید قبول کردم **بدانکه** در این آیه مذکور اشارت است
بثرف و قد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است پیوسته و فلاح و سعادت حال و حال است
موجود وی و **و ان یسیر** آید و که هر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آید بر سیدی و پیغمبری
از سیر روی است و **و ان یسیر** تفسیر صاحب العظیمین سلام و صله از وی و اطاعت
و بنا لا توغفلوا بعد از هدایتنا و هب لنا صبی لعلنا نرثه الله
عظیم تر از الله است **اللهم عباد الله الصالحین** و بعد از آنکه و قدرة العظیمین
آنها الوهاب **اللهم عباد الله الصالحین** و بعد از آنکه و قدرة العظیمین
آنها الوهاب

الله واظهرتة واعلم ان الله ان جعلني من امته واستغفني بسنة وقد في
 ربه ورحمة المغفون وان تسبح حمدك يا ذا العلم والهم ومن على فضل المغف
 وبل الامم وان جعلوا ما يريدوا هذه القيات حالها اربك انك لم تضعه
 المؤمنين واسلم على وجه الفهم وانما طريد ونسب اليك بيبك وجيبك
 محمد ^{عليه} وآله وصحبه وروحنا عليه لذلك ناك على كل شيء فذكر
 ما احبنا دعوا احدى ودم غدا انما فيهم وصل الله على سيدنا ونبينا محمد
 صلى الله عليه وآله واعلم ان الله ان جعلني من امته واستغفني بسنة وقد في

و علی الدوام حاکم بر مسلمه ایدین. الحمد لله رب العالمین

و بر بیان خلقت آدمی مخصوص از برای معرفت

و عبودیت شناختن خویش

و شناختن خدا ییگان و ما یسملو

وذلك الباب هو

بنا که الله تعالی بفرستد آدم را محض برای شناساندن خود و معرفت آفریننده او که خداست
آن تیس فرشته را و ما حقیقت یحیی و ایلان را بعد از آن که در خواب آورده که بنافذیم

برین و برین از این کفر استند بیاوریم جمیع این را که اگر کسی به عبادت و سب و اسرار کردیم
و اما بر این اولی عبد و الله غلصان له الدین و مجاهد بر همه گفت یا فریدم این را که اگر ما
بشناسند در صحبت همه علماء متوسلین بغیر عبد و الله را بر لایع فزون کرده یعنی آمار ایشانند
باینکه کلا این شناسا نیستیم و همه او را شناسند غایب نیست بعضی از آن نمی برند و در صحبت
نزدیک و گریه نهی الکلام الخ ذلک العالما الفام تم شرح بحقیقه المصلد و الما
تفصیل و در شناختن نفس خود گوید

که آدمی تا خود را نشناسد خدا را نمی

نوشناسد چون خود را شناخت

خداوند شمس

خداوند آینه بشناسد
چنانکه در احادیث و اخبار صحیح و وارد است که هر معرفت نفسی، فقط معرفت مرتبه و مقام است
خبر است و هر نفس خود را شناخت کیفیت بد تعالی بشناسد پس شناخت نفس از اسم
تفاوت است و امام غزالی در مقامی که میگوید خود میگوید که یک خود را نشناسد و دیگری
شناخت. و یکی کند چرخ. مفصلی که خود را ندانم نمیزد و او و دیگری آن کند

کتابخانه

که در وقت آنکه همه اهل نظام و بی غیرند و زمین بزمین می کشد و آب و زمین می کشد
آب و زمین با چرخ است آدم اول شناختن خویش است. روشیکه این خدایم
در مدله رفت نفس کلید سر و قنات نفسا حکم رخ بر نفسه فقطه فسر بهر صورت نفس
نفسه معرفت حقیران آقا است و برای این گفتی که از سیریه ام ایضا الا الافاق و فی انفسهم
حقیران اینهم افراق و در این وجه هیچ چیز تو زود که از تو نیست چون خود را شناسی دیگر
چیز را ندانی و این شناختن را حقیقت باید به چنین بخورد و دعوی چه بخورد و دعوی که معرفت حق را
نمایه مثلا خود شناسی را بین هر دو پادشاه و روی که در وقت و پادشاه روی ظاهر میشد
شناختی و از این خود را نیت در شناسی که چون که شناسی توان خوری و چون خفت آید با کجی
و چون شناسی ظاهر شد با کجی و نیت ستون از این بر بر سر پس از حقیقت
خود در این با کجی که در معلوم و تحقیق کرد که تو چه چیزی و از چه بوده و از کجا آمده و آمدت
چراست و نیت بر کجی که از اول و از چه و از کجا و سعادت و شقاوت تو چه هست
و از کجا است و این همه صفاتی متضاد و متشده در این تو جمع کرده اند بعضی صفات متضاد و بعضی
صفات از زمان و بعضی صفات و بعضی صفات و از این همه صفات که از آدم است
و از انسانی و از اینها که نام است که آن حقیقت که بهرست و چون اینها را در حقیقت
خود و طبع تو را که در هر یک از این صفات هر یک و سعادت و شقاوت و دیگر است علی مستور آن

[illegible]

و هر کس از این علم آید که محلی معرفت غیر خود را بداند و دست آید
تفصیلی است در تخصیص تعمیمه نعمهای الهی
و لذت آن بر بنیاد مراد و بیان شمه از آن نعمها
و بیان حواس عشره که علم با آنها موجب معرفت
الهی است چه بلیقیات اینها صنعمهای عجیب
و موجودات غیریه که آن همه معنی است بزرگوار
سبب علم و معرفت است بصفات حقیقی
و در این تفصیل انبیاء علم معرفت
نفس نیز موجود است
برهان آنکه در شانیه آنجا که گفته بودید برادر که با گفتار که

خصصا غنیمت خداوند را بجمع موجودات باشد از علوی و کفلی و مکی و دکنه که پس مراد
 شمس منور باشد شمس صورت و نورانی یعنی نورنده شعه
 بدرون است مری که توی شکرشانش چه من است که از بیرون در شکر خدای
 شده غلام صورت بشا بستم برستانه تو جو کوی دکن نور و نور خدای
 که جدا نور را چو در آینه بپیشی بر خویش تو باشی کبسی فطر خدای
پرواز این بیانات معلوم حقش که معرف نفس عبارت است از شقائق نعمت خدای
 و بعد از آن شقائق این نعمت و دلیل مادی و بر فاعل است پس شقائق نعم
 حقیقی تر است از تفصیلی که است از بعد از این بیا خواسته پس علم این نعمت
 بطوری است که بهانه شرافت بپای نفع انسان و کرامت این فروع و شرافت
 مدق بین و سایر از وجود و کمالات متصور نبود در تفکر و حق و فاعل
 تحقیق و در کمالات عقول فاعله و کمالات بقوه نفس فاعله و این یعنی نزد
 ساطع الحسیب حقیقت مطالبان مقامات رفیع تخی نیست که مراد از رتبه لطیفه
 قدرت تکلم است برادر کمالات کلیه و غزیه یعنی تکلم کردن فقط و نیز گفتن
 محض و در سبب که از این قوه و اظهار این قدرت است آنکه رایت بر کتب و کتب

[illegible]

و چون ظاهر شد که این یکا بدین حالت است که رسانیده و نوعی از ترف هم دارد که
در این و حقایق خلق و عدم و در مویات متمایز دارند

بافضام بعضی از کلمات

باب ۱۱

و چون تعاقبات از ادراک برتر از این حد برترت بعلنی از ادراک محسوسات
و هر یک کار که برتری و کثرت که چنانکه نوشته شده از ادراک اولی و شکل عاقل
و در باره از ادراک محسوسات و نشانه از تعاقبات و آینه از مشهورات لهذا
تعاقبات برترت یافته و نه حققت حس مشترک از ادراک محسوسات
تجسیمه خود و ادراک نفس این پنج حد که در ادراک و برترت اخبار
المراد بر این پنج شرکت و ادواتی حاوی الاخبار و جامع الاسرار جمله که در و
مثلا درک آب بجز دردی بایه و آواز آب سمع می شود و درک آب بکم و طعم

[illegible]

باز انسان شرکت دارند و این محسوس را شعاع غیری مانند شعاع نور و غیره میگویند
موقوف است بر وجود آنها کما یفهم من سقیم بطلان درجته و در بعضی کتب گفته اند
نیز رسیده که از غرض تخیل مقتضی و شش و وقوع نقصان در بعضی
الاعین
المحسوسه و المعانی المنفرد عنها بالکلیب نارقه و بالفرق اخرا کائنات ذی
تتمها
و عدم الأوس فاجون نصفه انسان و بعد یقرش و هذا النوع
العقل تارة و الاخری فاینها که اولی قسمی متفکر و الاخری مناهج العباد
و باقیه انما قسمی عیله او تخیله اند مناهج العباد و الحیالیه است
سابقا کنیم که جمیع حیوانات در این امر فرار کرده انسان شرکت دارند پس اولی
بقوه دیگر محتاج تا از حیوانات با عقل امتیاز یابد که اگر آن قوه نبود با حیوانات
برابر بودی پس حیوانات و کما نوع فاما از بشر و بعضی که او را مدعی که گویند
و مدعی حواشی است از دیگر حیوانات امتیاز کرده اند تا بدان نور و مدافع و مدافع
و نتایج از بعضی دیگر و کلی و آثار و احوال الطاهر و الشریع و اخذیه و سایر چیزها نظر کنند
و دفعه و ضررها و ال آثار دارند و این است و ادنی مراتب فایده و از بعضی است

بیان اسباب خوردن اطعمه و اعلاجه
بطریق حکمت و بیان ترکیب اعضا

بذلك الباب

خانوادہ

اگر خواهد گشاید و اگر خواهد بهم باز بندد و از آن طبق سازد و خاکه گفته اند شعر

فالحمد لله الذي اعظم شأنه واجل برهانه واوسع لخواص احسانه وبقائه

نصاب المجلد

و سرت پیکار نمود و از خیر خواهر می دانم و می شنید و خود پیکار نمود
در پس پرده بی خودی و غفلت و جهل و خیران و کفران می نشیند و حسرت تفاوت
بزی برد دولت حسرتی که می رسد و ب در روز پیکار با هم درازان می
و مخالف خدا و در زمان و موافقه نفس و هوا می کنند هیچ برادر می فروزد
یا بود و نه و جور شد و حکم کرده است و غفلت کنی
هم از بر تو گشته و فرسان برادر

1875

بقیه کارهای است و در صفت خلوص
جسد آدمی ظاهر و باطن کمال این هم سبب
شناختن نفس می باشد و بیان احوال
دل آدمی از روی شرف علم و قدرت
و ایمان است بدلائل آیهات

[illegible]

و یا در شاه ای دل در ملک بین و عهد و لشکر و اتباع او و نظم دادن و ای مملکت بدین
و رعیت عدل و بی باک و لشکر و شوم و خند و در کتاب کیمیا بی علی نام مذکور است
تغییر و حد جدید از ثمن و امارت از کیمیا یعنی از آن تفصیل در کتاب
و جزیه ملک و در دنیا و مستقیم و در کتاب کیمیا بی علی و در خلاصه و بی باک
شکر و شوم و حد و در دنیا و مستقیم و در کتاب کیمیا بی علی و در خلاصه و بی باک
مست و بی باک و در دنیا و مستقیم و در کتاب کیمیا بی علی و در خلاصه و بی باک
فی الله التوفیق و علیه السلام فی جمیع الطرین
فصلی است در تمثیل کسان که حق تعالی ایشانرا
زیاده کمالی اندازد و در شاه است بواسطه
عقل که بآن خدا را بشناسد
و متحمل با امر امانت او شود
و هم در معانی بیانات سابقه حضرت علی رضی الله عنه و بی کمالی
منعید و انعم بود بطریق کشف خطا و منفسه مایه ای برادر
چون در نسخه

چون دانستی که داد و دی مصافحت همی کسومی در میانین و دلکای آفریده ازین آیتان از او میرا
ازین آن نیز بخت آنصاف بشری از این آن بدستار **بدان** که بفرقه و کاهست از
بسیار کسایع و دیگر چیز را که کمالی دارد باشد که آن غایت تر به وی بود و او را برای آن آفریده
مثلاً آب بخش فرشته فقر است زیرا که غریب را کینه و تحمل نشناسد و آفریده است
رای را که از دانه که درین آرد جبار و غیر آن غلف فرو رود و از این نماند غرق آید
هم داده اند پس در او دانه که است که در غنیمت و اگر چه کمالی از آن غده حاکم
پایه فرمایند و نماند غرق آید و این چون نقصان و دلکای او در پیش آنچه که بسیار
داده اند برای نیز داده اند و زیاده از آن کمال هم داده اند و آن غفلت است که آن
مدای خدای تعالی را بشناسد و با شرفیت و تقاضا شود و بعد غایت مصروفات و دی را بداند
و خود را از دست کن کن نفس و هوا و شهرت و غضب و کبر و سایر صفات همی کسایع
و از این غفلت و شگفت که کلال و شرفی است و دیگر مصروفات غریب و عاریت
و برای آنست که چون میرد نه شرف است و نه و غلبه و نیز برای دیگر که آن جوهری کانه
ماند کسوی جوهری روشن و نورانی است که موقوف حق تعالی نیست لایزال و لازم

[illegible]

از اهل کمال و در نظر کسان
در نقد خود بجایست

[illegible]

وخران و کفایت بماند پیرامی چون خود را بهیچ موش ناخت و فیت و کرات
و شرف و سعادت خود را شناخت باید که قصاص و جرم و غیره در این دنیا که هرگز نفی
بر این وجه نه منصف است از منافع معرفت و چون کفایت مذکور خود را خوب شناخت
شناختن منافع آخرت و روی راست خواهد داد لحقیر التوفیق

چون خود آمدی رستی خویش گشت بر تو بدیهی مستی خویش
خویش بشناس پس خدا بشناس باش که حق پسنداس
مان بگویم این طریق تمام این تو دین و مذاهب اسلام
دوم در این معنی که از بزرگان دین پرسید تو بهیچ نفس خود فرموده است
ی که کفر و جحیم است بهیچ بهیچ کن بهیچ بهیچ است بهیچ
راه بی راست از دنیا آنگونه هر مان راه در دوزان منته
باز گردانی خبر از راه خویش باز جو انجام خود را از راه خویش
انده تعالی با هیچ سخنان را تو نمی پرسد نفس خود ارزانه دارد
و نفس را از این راه

نفس را برانگارد و از آن بهر که نفس خود را نداشت و برانگان دارد که
در شریعت و قرآن را از برف خویش سانه آفتاب باغ را از برفی
عاجه حبیبه الاکرم و نسیه الاعظم صلی الله علیه و آله
و حبه و سلم بدوام الملوک و الامراء و العرش و الکسری و الملک

در بیان شناختن خدا تعالی جل جلاله
منقول از ادب و دین است آن
کیحیای غرالی رحمت الله

و ما یستعمل بذلك
الباب

به آنکه این بحث ادب دوم است از آداب ارباب علم منقول از کتاب کیحیای
امام خراسانی است که در وی فرموده است بهر که نفس خود را شناخت خدا را نیز
خواهد شناخت چه در مرتبه پیران مرقوم است که با ایشان گفته اند عرفانست
تعرف ذلک و هم در ادب و سجده و راست منصف و فقه عرفانست

به آنکه این بحث ادب دوم است از آداب ارباب علم منقول از کتاب کیحیای
امام خراسانی است که در وی فرموده است بهر که نفس خود را شناخت خدا را نیز
خواهد شناخت چه در مرتبه پیران مرقوم است که با ایشان گفته اند عرفانست
تعرف ذلک و هم در ادب و سجده و راست منصف و فقه عرفانست

در این بیان و در حق تعالی است حق تعالی از شناختن ذات خود را
در حق تعالی است حق تعالی از شناختن ذات خود را
در حق تعالی است حق تعالی از شناختن ذات خود را
در حق تعالی است حق تعالی از شناختن ذات خود را

تمام تها و آگاهی که در موجب شکر این نعم غریبانه میگرد و در آن شکر است که
 نعمت را از این نعم سازند و گویند که از نعمت بنعمت نبرد دارند و شکر است که حکم کریمه
 و کرم شکرتم که آنرا بدین حکم موجب زاید حرکات و صفت میگرد
 تا که در ذات او و در یک آن لحظه شکر کند و صفت و جبریت این تواند
 هر که در این مقام جا کرد و دعوی قلند که این خطا کرد
 و در دیگر نیز برادر اینجا پیشینه نظر خیر و اینجا
 در در بیچین شکر است که اول خبر که در تکلف واجب است معرفت تمام که فیض
 صافی یعنی و تعالی در این است که اول اول الباب و اول بن عمیق اعتماد اول الایمان
 پس در موجب نامت و اجابت شرعی بیفهم این است میگرد و در حق معرفت که از او
 جزو لا تعد و لا یسقط که العزیز الی الله بعدد افاض احادیث
 فاما از روی کلیه خصوص و رسم است که در شکی سده لا اطلب دلیل است از
 مستحب بجان و عزیزی از آن است و این را به سبب
 در این عقل را با حق می باشد که بعد خود را در چشم نقاش
 در این معنی که در حق و این است که چنانکه گفتی جبریت است
 نوشته که در او در یک راه میگذرد و تمام این معنی است

دو سلاهی روی علیه العزیز را بنیضه فرو رده است
پایه است لایق جوین درو
بای جوین نیست بدینکه بود اما گشتی و آن نعمت حاجت منج است از کمال صانع
و این برودن حق تعالی بکرات هرگز نیست از ظاهر باطن و از حرکت بهر
و فکر که چه می معرفت است آنکه مکانه را حقیقت تعیین نمود و هیچ نیات را
در خود دست متوقف نماند و بعد از افاضه جوین بعد از اصلی تحقیق بقایا بسته شده
است با رعایت و انظار به حقیقت پسند شده است غایت مایه الالباب در هر باب
موسی و در هر باب حق تعالی بطوری ظهور داده و در هر باب هر مکانه را ظاهر بسته
تا معرفت تحقیق در هر باب بخش نموده و در هر باب حق تعالی بسطی بر هر لایق ترین
و عیان نموده است پس رسید به دولت تقدیر زمین مطلوب به ذات از احاطه
که در کفر و کلمات بر کلمات و در باب است که لا موقوف به خود زمین است از موانع
حاصل نموده اند و نشان بود فکر نموده را تا جوین پس آنکه گفته اند از حق باید
حاجتی که محقق مطلوب را بطریق استدلال می نمایند نزد ایشان معتقد است که فکر که
ترتیب فاعلی باید که البته مستلزم توبه و طلب و تجرد زمین از غفلت باشد
تا هر چه محقق مطلوب کرد و در از باب حرکت که صاحب کشف و شنوده فکر که

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

یکی از شیخ بنی سعدی طایفه زواری است که اگر بعد از پیر حسن زینت که منشی زاهدانست
اما استاد معین است که هر که را عشق شود که غیرت این کار را بپندارد
روزی در دوات روزی که در پیش خود زواری را که منشی را دوست دارد
همکس نیز او را دوست دارند که پیغمبر تحت تعقیب است که محبوب را عشق دارد
لیکن زینت تحت تعقیب آن در رو که بر اثری نماند میداند که چه پیشه داشته
و چه میبرد که همه مقصد و طالب او شوند انهای در حاشای حیات
و اینها را حقیقت عشق به غیرند آری عشق را به چنین درس گفت
شاعری را در دایه نیست و مرتبه عشق به هر چه در پس حال و طبیعت
متغایر باشد و محبت دهر و وجود سرخ قامت افکند بنا بر ابواب خود
تا خودش خود را در دیگر جلالت و در زرش در جزو و سیاه ایل نخواهد شد
به خوش رخساره لعل شعر پسند و عشق است چو استخوانی بر سر
او خوش زبان است گوید که بدین و بدین است که عشق بی ظاهر و آواز و بیاب
دیگر و عشق حق را آقا باحوالات و فضایل و غیره دیگر است امرو که در کمالی

لطیفه ایست در بیان معنی من و جلالتی و جلالتی
و من و جلالتی فقط در وقت
فانادیت و بیان آنچه که
بدین معنی تعلق دارد
بطریق مرزوا

میان عاشق و معشوق ناز بسیار است چو با ناز نازید شما نیاگر کنید
تخت و نظیر مجلس این حرف است که از صاحب بانجس اختر اگر کنید
هر آنکه کسی در این نظیر نماند عشق بر او زنده بقوی من نماند
و هر کسی که جواب داده این معنی بر وی محقق باشد و از آن بسیار را ند که را در باب
نظیر و سوز و دل از مجلس و آه و زاری از روی عشق کل نایه یا اینکه نظیر او را
تسلیه پردازی ضعیف و تخفیف کند که وجودی آن بی وجود و فریادی از دهر
قوی و عجیب ظهور رسد و در این امر شعله فانی بر او ارض و دست

وینجین و سیدالمرید معه از کمال شهر و در هر یک از دهه های ماکون در شرف
 انوار و امامان از آنجا که در این شهر و در هر یک از دهه های ماکون در شرف
 وینجین و سیدالمرید معه از کمال شهر و در هر یک از دهه های ماکون در شرف

حضرت بکه هم در دنیا دم مرا گرفت از راه جفت حضرت کرد ایند دوم
آمین تمام بود که بود طاعت و نماز که در وقت حضرت موسی داشت
حقانند او را بنیامت شامه و در جات مغفرت و فضیلت شرفا افتخار نشیند
برهم نفس بود که بسبب وثوق و محبتی که حضرت یحیی علیه السلام او را
بخشید خیر علیه و غنای پسندید و در جات بکیر و در جات شیر و شیریند
چهارم اینها بود که بود طاعت و محبت و شکی که حضرت یوسف داشت شایسته او را
بقامات و در جات عادت و صلاح و کار و شایع و در جات سرور کردی
پنجم شش گانه است شش سر از آن حسن روز افزون که بود شش گانه است
که شش از پرده عصمت بر او آرد از بخارا و خویش دیگر فرورده و دو عالم را
ز شش از پرده و نیز هر چه است است و در او است بر این اشیاء سابقه
مقرر و محقق است که شش را در به و خلق و آفرینش و جفا شریعت که آمد
و یک با به حکم گفت که شش انحصار غنیمت و جو و صد و بود و بر این اشیاء
آن اعرف ادوات مطلقه غزاین ایجاد و امکان متعجب و شهود نمود یعنی قلم

دنیا را قیوس باطل بر چرخ ملودور و اسرار افعال موجود را بر این چرخ الایجاد
 محو و سر برآورد و محبت خود کرد و اندیشه را از غلظت شهبستان توتی مطهره روشن
 از پر قزاق و سلطان و عدایت سمنه آوار و بر سیلانت ظهور کرد و زن با
 صفات کثرت با هم از نفس و غم و غم نیم جهان گاه گاه گاه گاه گاه گاه
 و حقایق اشیاء کوزه کانیات شعله شود و ماکر دین و دله کانی ازین
 شعله دراز و نسل آشفته زحمت و دراز و افشته و در باغی مرغی
 ساخته تخت عقل خشن که آن از زهر و تلخین مغفه ظهور و در می آید
 عیون و مبادی فقه وجود و الحلاقی اعیان آرایش کرشاید گاه گاه
 فضا کانیات فرودند بعد از آن وقت نایه فیله حیات الایجاد و
 در وجود موجودات کونیة نودند نقوش نفوس مانند بز و من از
 قطرات استطار رحمت قرص حیات در کوزه کانی فاشند و دگر گاه گاه گاه
 جهان و دنیا محو شد از هر نوع جوش نام و دگر گاه گاه گاه گاه گاه گاه
 و دگر گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه
 دهن بر حبه دانه دانه و دگر گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه گاه

۲۵
مردود و نابرون شافق
بهری که صاحب جمال است
نشد

آه که اندر راه را در اولای حلالان با بغیر و نه از آری مشایخ شریفی بیاید شبل
آج که کار با و کرده شود پس این کار بخش مکتف که جامع اوصاف عقل و باطن و کمال
بسیار که در کتب فقه و عقاید مطبوعه و مذکور است رجوع کردیم تا و با فایده آردای امانت
داری و فراموشی ناپسندیم و خود نهان از خود نگذاشت در اینجا کار با یک
درا و باید فتنه محسوب آنکار فتنه کردیم و ایمانی در تعابیر و عادت و سالیان
از سوره با و مع فیض یافته اینجا بسین در عرض و در سن تعابیر
و چون بیان محل امانت که امانت با عقاید عامه اسلام جاریست از کتب شریعت
میان آمد نام آنکه در زبان احوال است مکتفین که فی الحقیقه متحقق امانت
بیاید بقدر ضرورت نیز بود محقق و بنید بیان کنیم تا فایده شود که مکتف شرعی است
نسخ مکتفیت و تکلیف یک

و بیان نجات اهل قنوت خصوصاً اباء
و اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
و بیان آنکه ابتداء بر مکلف چه واجب میشود
و اختلاف اشاعره و معتزله و مائتیه در شریعت
و وجوب احکام بر عقل است یا بشرع و سخن
ایشان در حسن و قبح کلام انسان

مطلقاً انرا بدو فقره

در کتب ابرار ایم با خودی علیه الرحمه شرح خود بر سالی چهارم از توفیق ظهور در این
مختلف می نویسی تحریف آورده که لطیف می سازد که بحسب شیخ مختلفند
و بحسب سنی و مخالف تر شده و آورده است که می رود و این را و این را و این را
نشانده

[illegible]

آدمی اول راجع فلهذا واما رايدان دومى مخبر است چنانكه ميون شرح
مذكور ميون عبارت خود آورده كه فصل في الكلام وهو اراج يكون فاعلا على الوجه
و هو جند وان الفاعل واكثره ولا بد من الاطلاق بها على ان لا يشترط ما
الاجابة ان الكلام فيها فاعلا بغير ان يكون فاعلا فان جلس كلف هذا مع
الاجابة غير ان جملته مستوفية و هو خطاب لتمام النطق بغير ان يشرع
او شرط او مانع او محض او فاعلا خاتمة تكليف وهي الاجابة التخييم
ان كان ما كلفه او الاجابة الجيب بان ذلك غلب او ان معنى كونها
تكميلية اما لا تسع او ان يكلف كما تجب عليه فاعلا الفاعل من ان الفعل
فعل كالماء فاعلا او كالماء انما ساءه ان كان جازما او ان لم يفعل في
توكيد او كالتبني التي احييت حتى تبيته انتهى وشرائط تكليف جوارح
موجبة وحق ووجوب استبرأ واما واصلات حواس پس تكلف جوارح است
از شخص بالغ وفاق كبري دعوت اسلام ودين رسیده باشد و حواس و از دست
بود و انچه نهي تربيت البوع فاعلا انسان است انكرو من ان الله در اصل
خلق تكليف پس تكليف ان شخص بر بوع نيت است انكرو كغير بالغ تكلف
نست مع ذلك تسليم است حق انكرو كغير بالغ مستوفى نيت و در آيه وى

و ای ایمن غنای الهی سر داد و هوای او بر دارد و سر کارش و شهادت را
که سر شیطانه حکم آید از خدای تعالی که سر است و بشیخون طاعت و مشق
عشق و محبت بشکند و دل که در ملک حق برپا شود به طاعت و محبت و ذکر
و فکر کند و در نهایت این که محو از انوار شری و اصفاف آید از بهر طوفان
نیستی و میوه عذرا بکشد و کون منور و کبری را با شواهد دل و عقل در پیچیدگست
مدام افکند و در وجود خود را میانی و گفت اندازد از انوار خدای تعالی که
بقا را بر سر دارد و میخیزد و خود را در حق برکت نشاند چنانکه شرح فرمودیم
خطا و درود است حق برکت است در روز محول در یکده نیکترین و ترا
در این عمارت اسلام را برسی خصمانه رسیده و ولایت است تا پادشاه خوش و دین خوشی
چیز دیگر است عشق عارفانه که کفایت نماند که هر دل محرم به کمال است
مجهول بنیاد فاضلینا الوهید و هو الجید و قاسم نور دنیا

بر سر در این گفت که در در این کتاب و این خلاصه شموله ای است
علیه الامه و هر کتاب فصاحت می نمایند که توحید را
احمد توحید امانی و در توحید علمی سیم توحید حال چهارم
توحید اسی اما توحید امانی است که بنده خود وصف الت و توحید
تفهان عبودیت بجهان برین شارت آیت و اجازت توحید که بدل
را در آن که زبان و توحید توحید توحید توحید توحید توحید
ظاهر علم و توحید امانی ظاهر علم و توحید امانی ظاهر علم
و توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید
توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید
که از اهل البین خوانند و آن جهان بود که در این توحید توحید
و هر چه در این توحید توحید توحید توحید توحید توحید
و توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید

ملق نشانه و بهر بار تو از در وقت ملق مانده چنانکه هر کجا ملق و در وقت
دارد و کسی و در جایی باشد از آنرا علم و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و علی هذا القیاس بی تیغ اصغات و افعال و غیره و اینست
الخصوص و مخصوصه و در وقت آن با سوره قیومه عام و سوره و سوره و سوره
که کونان آنرا قیومه علی خاند و در قیومه علی بود که قیومه می باشد که از
در شب سراسر و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
یا سوره قیومه که در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
در شب و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
اصلا و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
و این از قیومه که با آن همراه بود استی و اما تحیکه حالی
آنست که قیومه و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
تا در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن
و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن و در وقت آن

سید طیب قزوینی

سید طیب قزوینی

وَالْأَمِيرُ سَيْدُ الْخُرَازْمِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذَا رَأَى قَوْمًا يَتَّبِعُونَ مَنَّا فَيُطْلِقُونَ بِلَابَهُ
قَالَ اللَّهُ إِنَّكُمْ فِي عَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ثُمَّ مَسَرَّكَ رُوحُكَ
الْمُحْسِنُ بِرُوحِ عَيْنِ الْحَبَابِ وَارْجِعْ إِلَى الْعَرَابِ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْبِلَادِ وَالْعِظَةُ
فَإِنَّ أَظْفَرَ الْبِلَادِ وَالْعِظَةُ بِقِيَامِهَا وَفِيهَا بَارِئُهَا مِنْ دَعْوَاتِ نَفْسِهَا خَفِيفًا
لِيَهْتَفَ وَأَنْتَ رَافِقُ الْبُكَارِ وَمَا فِي الدُّعَاءِ وَالْأَمْرِ وَالْمُطْعَمِ وَالْكَرْمِ وَالْغُلَامِ
وَعَدَا وَالْمُتَمَنِّينَ وَحِيلَةُ الرَّاغِبِينَ وَجِدَةُ الْعَارِفِينَ وَبِلَابُ الْعَرَبِ
وَشَرَابُ الْعَجَبِينَ وَتَوَهَّدَ ذَلِكَ قَالَهُ مَنْ يَتَّبِعُ الْإِسْلَامَ يَنْتِ
فَأَنْجِيكَ أَمْ يَمُوتُ فَأَنْجِيكَ فَأَنْجِيكَ فَالْيَوْمَ الْيَوْمَ أَنْجِيكَ مِنْ ذِكْرِ مَنَّا يَا رَبِّ
أَنْتَ كَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ كَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ كَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ
وَكَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ كَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ كَرِيمٌ عَلَى الْعَالَمِينَ
فَقَدْ رَأَى أَنَّهُ رَأَى قَوْمًا يَتَّبِعُونَ مَنَّا فَيُطْلِقُونَ بِلَابَهُ

الاجاب

[illegible]

و صفت نظریات و مقامات بر یکدیگر لطافت و مهارت بخشیده و باری که
 درین دگرسیاهی چنانچه در هر آن ظاهر شده در دوش وی نهاده و باری که
 علماء و مجتهدین بجا رست از بار اهل شریعت و هر کس نقصان آن
 و بماند که هر کس بتریت جامع بودی علی شایع آلاء آلاء و نظام
 و در نزد کائنات بکلیه معتبر با امانات الهی شده است آنست
چند کلمه است خبر بیان آنکه مدار کار
بر عمل شریعت است و عمر شریف است که در
اتباع شرع بسر برده شود و وقت عمر که
آنست که در رضای خدا و سر
صرف شود و با بعلرباک
الباب

و در این باب

در این باب که در خود را شناخت و خدا را شناخت آن
 شناسند که در این چندین فقره از کتب اربعه و از کتب معتبره و در کتب
 نقلی و کلامی یافت بطلب علم باریت نماید تا بهر نقصان آن کند
 و در بارش مدارج و ثواب مقرر و بر آن وقت کرد
در کیفیت و کمیت اجزای قوای و عقاب
مربند کارهای و مقابله اعمال
و اخلاف در قوای و عقاب
مبنی آدم و ملائکه
و جن را که
 در کتب آن مجتهدین در باب عقاب و در بارش مهارت و تحقیق است
 و بنی آدم را که در شایع معتبر است این کان خبر عقاب و آن کان
 فشر و این خبر قرآن و مفسر و احادیث ثابت و محقق است کلا لا یجفی

علم باریت باید یعنی بلکه خبر درست آن محتاج به دل رسول است
طلب العلم ذلیله علی کل سبیل و کمه و هم فرود است اطلبوا العلم ولو
بالصبر و در شرح جامع الصغیر روایت ابو نعیم از جابر آورده که گفت
فرمود ساعه من علم ای علم بعلی و سکنی علی غرانه بنظر فقه علیه
و یطالع اوله یوم اوله فی اوجاف جزین عبادة العابد سبعین عا
لوان العلم اساس العبادة و لا تنفع العبادة بدون العلم و لا العلم الا بالعلم
و هر دو جامع صغیر از ابن عباس بنوا صبح آورده است که گفت فرمود
علموا الناس ما یلزمهم من امر الدین و غیره و لا تقصروا فی الاولیاء
ای مکتوب و حال آنکه فی العلم لا یسر لا العصر الا فی الحدیث
و فارسی علیک بالعلم ای الشرعین اتناضع فان العلم خلیل المؤمن
و علم باریت و الفعل و لیل و العا و غیره و در این فیه و ارفق
ابو ای صدق الله یبنا منه و یرج علیه و الذین اخوه و الصبر
امیر جنیده الا فی الحدیث و قال علی السلام ثلاثه رجل عا
یعلم و عاش الناس به و عاش الناس به و عاش الناس به و عاش

اما علم باریت با قرائن و خبری که در کتب اربعه و کلام و احادیث و بطاعت
 و بندگی و صفتشان شایع بکلیه الدام و درین فصل و رحمت و رحمت و رحمت
 مستطیع و مستقیم اما جنس باقی در این باب و در این باب
 آثار و نشان این علم و اخلاف است و بعضی گفته اند این نیز مانند طبع
 انسان و لطافت و در هر شایع با جور و بر صحت و هر شایع معاف و از قاض
 و بعضی بر آنند که این را ثواب و اجر مخصوص نباشد و ثواب این بین باشد
 که حق کلام این را از اشیائست بکلیت یافته میفرماید بعد از آن ایشان را گویند که
 ماک شود بر آنند و بایم در خوش ناک گویند و بعضی گفته اند این
 در بین نبوت بر شایع بختی که بقیه نشان ایشان را محسوس و شایع
 کلام بخلاف شکل و صورت که در دنیا و دین است و بخلاف آنکه در دنیا و دین
 متوالی و متوالی بود و در بعضی گفته اند این نیز در عبادت میباشد
 حاصل علم باریت که در این عقاب و در عقاب و در عقاب و در عقاب
 شکر و علم به هر هم و باری بود و اینجا علم به هر هم و باری و شایع است علم به هر هم
 نیز حال و بار و باشد پس آن باید بقدر استعداد و با احتیاج خود تحصیل

علم باریت

فاصلہ :-

صورة البني في العنق ٥٥

1892

نعمه ذکر کرده اید و خبر صادق است و خبر نزد اصحاب علم برشته نفع

1392

غیبه و غیبت لایحه روی خواهد داد و در وقت کفایت از آن وارد است
که تفسیر غیبت این را غایب علیه است یعنی علم الهی است که با صلاح
از علم گرفته و بعضی علم را غایب و علم الهی گویند و حاصل کلام سابق که کفایت
بود پسینه مبارک پیغمبران پیشین و یقین و ما جان را یافت و قوی
سید و پادشاه میشدند بر سر پا که تعداد و صاف نهاد رسد
آنکه بزرگان دین فرموده یعنی چنانکه صدیقان خدا را در آینه و الهی
پیشتران میشدند بر سر پا نیز خدا را در آینه و الهی میشدند
و تفسیر غیبت این سخن در کتاب اول است و در وقت روز و در وقت
و در میان ارباب سلوک و مشهوری است در این باب که بزرگان را
طایفه قوی و ختم فرموده چون نور علم توحید و معرفت خدا تبار
همه علماء و بزرگان کرده شد که اگر بزرگان آسمان را نوقت
دعوی روشنی و درخشندگی نمایند سلطان آفتاب بر زبان
پسین و طلوع آفتاب یکی براند و در زمانه وجود پسین
نایده علم و زمان هرست و در حقیقت که هر نفسا علم است

نویس

نویس دولت سعادت و بهر وقت عالم کمال باشد و اگر در هر صافی علم باشد
فیاضه را و یا خاستار از هر یک و شفاعت و سعادت و سعادت
یکی از بزرگان طریقت فرموده است در این راه سلوک مردم و تفکر در کار خود هر چه
بکند و بخت است از دیگران از دو چیزند یکم علم و دیگری نیازمندی
و شکست و پیسج چایه تویر از جمل و دعوی هستی نیافتم آری بخت
مغایب است ایس فرزند مردم دعوی هستی خود و غیرتی و برآه آدم فرزند
که همه نیازمندی و شکستگی یا به جمع بین تفاوت و از یکجا است با یکجا
معد و غایب است که با هر در پرتو سی سوره در کار و در هر صافی علم
منظور است امر و بر کسی هر کس که با پیش خود است و هر چه در او است
نوع حکمت بحال لا حول الا الله اما بقدر است که علم را برای خود گویند
پسین صافی علم و نقد علم و اوج خواهد گرفت و معرفت است از دست
و اگر عقیدت است از دست خیر و در این فرموده است **شعر**
کز ازل علم و معرفتی بکشاش از آن ترا کافی است
سودت خود دشوی و سل کز ترا دیده و دلی صافی است

سودت خود دشوی و سل

و در حقیقت غیبت که آن لغت بگویند که هر کس علم رسیده دولت و بزرگوار
او را نقد وقت کرده و هر که بزرگوار سعادت فکر و هر که در مقام کمال باشد
بر کس خواهد شد و یکی از بزرگان فکر که ناشی از علم است پیش جبر و تحصیل
نیای که معرفت بود در وقت از قدم جدا نماید و نفی است و آفتاب
ذات واجب خواهد کرد پس اینده فیض و برکات از شرف علم که منبع تفکر است
حاصل می باشد و چنانکه در این باب هر قدر که تفاوت دارند
عقل ضعیف بعضی قوی بعضی سریع الادراک و بعضی بطی الادراک
ارباب طریقت و صبی تا و بزرگوار و قدرت تفکر سعادت و در غیبت
تا انسان بنشیند و جمیع باطنی خود را بزرگوار کنند و در این باب
مخالفات در کتب و در میان عوام و خواص و در حقیقت را نیست خود
و پس و حکمت در تفاوت مذکور برای ارباب به ظاهر و بخت است این جبر
باطن بسیار و فرق از حد است و گفته اند چون شخص متفکر در رسد
احوال وی گردد و چون احوال گردد و این جزو هر کس در صراط
و چون احوال را در کس اندر انداخته اند و اینها نیز ظاهر و روشن آینه

علم از آن روز

پس از آن روش و روشی و خود حاصل آید و از آن روش و روش و روشی
دست دهد و از آن روش و روشی نقد وقت کرده و چون روش افتاد
جذب است و ظهور نماید پس یکجا جذب از آنجا است که با هر یک جذب از
سال هر چه در این باب است بهر آنجا رسد اینها مفهوم سعادت فرمودم
جذب بهر چه در آن است و هر چه در آن است و هر چه در آن است
عالم و تفکر کمال خواهد بخشید در این باب و هر چه در آن است
پسین است و هر چه در آن است و هر چه در آن است و هر چه در آن است
نور خود و فراموشی کز نسیم پسین و از وی ظاهرش نشینم
سبحان الله جابر است که در این راه طریقتی فرموده که هر چه در آن است
جمال چون و چرا نیست و اگر در طریقت بهر چه در آن است و هر چه در آن است
از این صافی بود و در حقیقت و بند که بهر از حقیقت و عبادت موسی بود و عمل
با چنانکه از هر چه در آن است و هر چه در آن است و هر چه در آن است
تربیت فرموده و در روی احوال او کشودند و با و کشودند و هر چه در آن است
هنگامی که احباب توبی و در هر چه در آن است و هر چه در آن است

و بجای آن شده در ریاضات کیده راههای نشیمن و فایز پیورده آگاه جوازش
که انظر فی مسدود و الطلب مود و طایفه روی از راه گردیده
و مدت آن هر چه باشد و که هر دو درین معاصر و مناسبت قدم زده و لرز
موا و موسیج نیز از زنده زنده و راه روی پاک زنده که از آنجا
لحن ثاب فادخل فی عباده و فایز پیورده آگاه جوازش
آری شکلی آفریده که روی یقین از آنجا شد آگاهی آفریده که پیوسته
با انصاف در دعوی و نفاق آینه هر دو که هزار شمن در مقابل
کند آینه و بعد هر صدیق و بیوفی را که شسته بر یکا صید است کسای
در محاذی تقوی و بر جاده صحت است خواب را در برابر نگه در مقابل
طیلسان و ستاری بیخ و زاری است و در هر جاده صحت و آوار است
در اندازی آن کینه و آگاهی وضع و عجز است در زیر هر نوبتی چندین و بیخ
در هر طریقی که پیچیده است در تحت جبهه نه و الفاص و ریاضی و بیخ
صفتی دیگر که شده است نهاده که اکنون جوانی میگوید که درین آینه اعداد

ای چند

رای از جنبه زنده که از جنبه راهها و دور و بری رساند و آن را زنده
مسند و ستیج بیخ و فایز پیورده آگاه جوازش
کو بود و عجز و از راه و جاده و در این مکان است و بیخ کایز پیورده آگاه جوازش
اصحیحی غیر از کایز پیورده آگاه جوازش
خدا را بیک راه و بیخ پیورده آگاه جوازش
بخت فتح باب بر هر بیخ پیورده آگاه جوازش
راه احوال و نشانی و اشارات و بیخ پیورده آگاه جوازش
حاله را چهل و دم در آن را از آن نفوی بسته و در هر یک از آن
نیده که قابل توجه باشد و از کدام راه پدید آید از آن نیست آید
یا از آن نیست از آنجا که از راه و بیخ پیورده آگاه جوازش
بعد از هر دو آن از شکلی و بیخ پیورده آگاه جوازش
پس از آن است که پس در آن را نشاند پس از آن است که پس
پس بجای آن و بیخ پیورده آگاه جوازش

در پیش او را آورده و بخت نمود بر چندین سال در شب ریاضات و بیخ پیورده آگاه جوازش
پس از آن در آن و از هر یک از آن که پس در آن پیورده آگاه جوازش
و آن را نگه نه آینه در آن را نشاند و در آن پیورده آگاه جوازش
روی آینه که در آن پیورده آگاه جوازش
کرفت که آن در آن پیورده آگاه جوازش
دوم را در آن پیورده آگاه جوازش
در آن پیورده آگاه جوازش
از آن پیورده آگاه جوازش
پدید آمده بر آن پیورده آگاه جوازش
انساب و الف و س و ل و و آن را نشاند فایز پیورده آگاه جوازش
در آن پیورده آگاه جوازش
ساخته و در آن پیورده آگاه جوازش
و در آن پیورده آگاه جوازش

کوده را

کشود و از آن پیورده آگاه جوازش
از آن پیورده آگاه جوازش
کار از آن پیورده آگاه جوازش
نظاره که هر یک از آن پیورده آگاه جوازش
علاج که در آن پیورده آگاه جوازش
و بیخ پیورده آگاه جوازش
عجز و از آن پیورده آگاه جوازش
فایز پیورده آگاه جوازش
پس از آن پیورده آگاه جوازش
طاب خوری و بیخ پیورده آگاه جوازش
خروج اندر آن پیورده آگاه جوازش
روزی این پیورده آگاه جوازش
رسیدم و در آن پیورده آگاه جوازش
و بیخ پیورده آگاه جوازش

[illegible][illegible][illegible][illegible]

در آیه هر دو خدا را مقید و نفس خیر و قلب پر کسب ایشان بشکر خفته و قایل میباشند
و این تعلیمی ایشان در کشتن هوا جز نفس و وساوس شیطان در اضطراب انداختن
و انزال احوال آن چندتر و از اسرار عامه علم و وظائف غیر عزیزی در دست است
تا باید در دو پانچیزی از پنج حرف راه برانگیزی تا بر شش کلام کمالی
نوشته نسیم وصل جانگیزی است
بطلان آثار و راه و احوال و اشیای
پوشیده شود و در این بیانی است که به هر که به هر مرتبه نبوی
تست نبیه طریقت و معرفت که در اتباع شرح و وصایات خدا در اول حرف شود که
وقت غیر نیز جاریست از همین نحوه دار علی السلام الدین هر چند از آخره
و قائل اینها پس و بعد از آن و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
ظاهر مفهوم بدین دلالت بر تحقیق که آفرین دارد و که آفرین تو بخشن میفرماید
بکه از آفرین بر هر زوده که آفرین خوب است آفرین نیز خوب است و اگر چه است
آفرین او هم بد نخواهد بود آری هر کس آن در دو حاق که کار کشت
بدی است که در هر چه چشم میگوید که هر چه بد و خوب در هر چه بد و خوب در هر چه بد و خوب

و نفع هدین و نه غدا و کار آخرت نیست بزنگان سلف سادات شهبازی نور
بجست ارمش و معاش و تقیم فرموده اند که سبب ناسری مانع زمان کسب حق
نیت چهارم حدیث نعم العون علی العباد از هر حق سبب او مستثنی ایامی جامع حق
دارد از آن قلب و کبر که شخص را از کار آخرت و هدین باز دارد الیاء بالله من
قد در این سبب کس در وسط میانک و درمان واقع نموده

بیان مذمت دنیا و متاع فانی و مغبو
و اختلاف

وی و بیان فضیلت توکل و کسب و اختلاف

من توکل و کسب بحسب احتیاج

احوال و مشرب جهان
 چنانکه بزرگان دین و دنیا را در تحقیق و تدقیق در کتب و رسائل خودشان مذکور است و دنیا را
 بسیار دوزخ از آتشها خوانده اند بخدا یکی از رسائل ایشان منظر رسیده که نوشته بود
 ای برادر دنیا دار خود را در دشتستان هلاکت و قصور است طلب و کمال که برین نخواهد بود

[illegible]

اعتق میکنم و احتیاجی ندارم که این فطرت که کسی را بر او امر کرده
بجای خود قرار دهد و بگوید که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
در این بنام که مال از من نیست و از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
و در میان من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و در میان من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
بجز این نام من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
بر این نام و در میان من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
سلطان متقیان و قدس و عصمت و پاکی و دوستی و بی چنان بوده که در این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
بجواب دیدم که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
فایده علی الحاقه و در میان من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
آمنه و در میان من از شما و در میان من هیچ شکی نیست و کفایت کرد و من از این که من از شما و در میان من هیچ شکی نیست
او را در دست بر جبهه از دست فرستاد و با وی بران برج روضه و در روضه که با او
از او در دست بر جبهه از دست فرستاد و با وی بران برج روضه و در روضه که با او
السلامه خدا را جل و الله و الله این امر است که چیزی از شما و در میان من هیچ شکی نیست

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

بزرگ عظیم را بدست آمد و احکام شاهی پیشوایان بر وی مقرر کرد و از ملکات بر حضرت نور علیهم السلام
خاکه که قتل در حق وی فرود آمده بسبب احکام آنرا علی فراخ داد و پنداشتند که ارشاد
و شایسته پیشوایان چنین شرافت و ادب دارد و کوفی در شریک آنرا خنده میگردانید و از کینه نفس است
بآن کیفیت است در سبیل از حقوق نه که در مطهر که در دست آن دان نیز خود را بر او بکس موقوف
و قیاس عذر حضرت است نسبت بر او که لایق و الجب صلیک الجهد که در قرآن مجید چنان حضرت
خضر دروسی را زنده اند که حضرت خضر آنرا زنده طالع را بکس عدم نسبت با پدر و در حاجت
کشت فطنت که در او طالع مکرر در روزی زود اما جوهر صادق روی هم نهاده اند کوفت
ای ز فرزند رسول خدا را پندی ده که دلم سیاه شده است حضرت امام زین العابدین را داد و تو
را زنده را در آید چنین هر حاجت است کف یا امام شایران بر هر غریق نسبت و با فضیلت
و پند خویش بر او واجب است امام زین العابدین را داد و این کار به کتب و دست نشود بلکه
بعده حضرت خالص است در این توبه است سجاده باشد از او بکس و گفت که از دست حضرت
امام جبر که از دست نبوت و ولایت است چنین میفرمایند که کاشم که بعد از بنایم
پس نسبت بر او نشود از پدر ارشاد و زنده است موقوف بکس معرفت و از کینه نفس وضع
بازایب بر خود کف و در اوست و غیری را بدین منی زوده است شعور
آنکه تر از تر خدا می فریقت و نه طالع چون گفته اند طریق

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

حاشا! بسیار نوشته اند که ساداتی بر او و بعضی که در
بیان فساد احوال اهل دعیان کرامات و خوار که محض
عوام فریبی از مردان جاهل و شیخان ناقص سیرت
و بعضی که از احوال و انواع کرامات کشف بخود

نسبت دهند العیاذ بالله فذلک الاحوال

ومن سوء هذا المقام والمقال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

و بای و بچران در دفع این غده و دفع این برت قیوم در طبقه اولام کوشد که قوا ب عظیم و ابر
بیرسد و آن چنانست که احیای دین و مذهب حضرت فاطمه الزهرا و صلوات الله علیها عمل کرده باشند
حق قاطع بکمال آفت و شفقت حق و جامع برادران و دوستان و ملمان را از زشت و شامت
این شیاطین متحان محفوظ فرماید و باقی اعمال را بجمع نفی کند و عمل خیر و عفو نماید بجاه انبیا
و از رسول الله صلی الله علیه و سلم بجاه ائمه و اصحاب و تابعه الایمن با معروف و نااهل من
المنکر و توبه قاطع و عفو و شرافت حضرت پیروی در صلات و نعلات این طایفه نبوده و
بهمان شیطان باطل و علم کینه اند که زعفرانیش و کم لافش در جهان انداخته
خویش را بر باری ساخته ام خود و هم شده ساکن شده محفل و کار کرده در غوغا شده
خود و ایشان و کینه عارضا شده ایمان و جان را با ایمان سرانجامه کینه نیم
عارفان سرگشته و بطلیم بر این کشت آن یک سوخت که به پیروی سعید بر درخت
و نیز در شامت این قوم که سماع و قصه شربت اخیر و صورت پرستی و زلف و ناخوان را معرفت حق پندارند
فرمودند هر که اغفل نکند که لکه جان را بموجب توبی کرده اند
اهل نیابت برتر بکنند در خورده هزاره برتر بکنند رنگ دنیا و طریقت صبر و ان
طاعت و بر دو سوخت و دفع خون و حاصل سخن است که فروع است
بر کسی با خدا و رسول و با شریعت و طریقت ایشان معامله بمعاف و راستی است و اعمال کرده

آنکس فرمود اوجرم خود را اضعاقا مضاعفه خواهد چه در دنیا و چه در آخرت
و آنکس بانه از کمال و بالشریعت و طریقت ایشان حبله و خدایت و زیند بدست که ازین
بر ملائکه اضعاقا مضاعفه گرفتار خواهد چه در دنیا و چه در آخرت در کافران و غیر
و غیرت مذکور و کذب و لاف است بمجولان و روشی و دعوی بی بستر است
که پیش می رود دعوی و سرفروغ و محبت که با محادق و شاه عدل نخواهد که حاجت
میخواهد بکفایت که چنانچه بعد از شهادت بی علیکم علیه و آله و سلم
تایید از دعوی محبت نمائد که کواه صدق آن قطع تعلقات دنیوی گردان و پاکیزه دوی
نیت و اعمال دوی آوردن بزاین کواه نه درنده کراه است پس چنانچه حق از آن
که از اسرار حق بیگانه نشوی که حضرت و والد قدس تره بار که میفرمود بیضا با نیت
از حقوق چنانکه حضرت خواهد نساج قدری تر سپید که که انانیت فرمود بیرون کشیدن
موافق صنعت خود در کتاب شیخ بشیر رحمه الله در شرح این بیت که فرموده اند
کی کو است با حق آشنائی نیاید که از زدی خود نمائی میفاید و اقرار آشنائی حق و خوب
بیگانه خود است و تحقیق کسی که که آشنائی و قرب نیست حق حاضر است و دانسته که چه
غیر است با پاینده و با صبر و فدا و طاعت البته از آنکس بهیچوقت عهد خلاف شیخ که
بوجبه نیک خدمت یا خود نمائی و خود بینی و خود فروشی که هر یک بلای است عظیم

طالع السني يومه المولد انفسك الوردية واللباس كفي مع قد نكت
 والفرح ان فرحكم الله عز وجل انتم ودارسكم انتم ودارسكم انتم
 بغير الله تعالى انتم واللباس على بركة الله المولد انفسك الوردية
 وعلى انتم فرحكم الله عز وجل انتم واللباس على بركة الله المولد انفسك الوردية

هو الماء الخالص

نجله و جلیک

[illegible]

[illegible]

وہی نہیں بھیند دے

و هر کس باشد از این اوصاف که از معروف آن اوصاف نزل و اخلاق میبردند
که فراست و تصور باشد چه فتنه و صدهای دنیویه و افرودیه آنرا حاصل نماید
و چنانکه اوصاف جمیده مذکوره را کجاست آدم و قنوت وی داند و اوصاف
زویه و دنیویه و غیره را بوقت تمسک این رده و از وی باشد را و بگویند و بگویند
و در باب حاضری رسید پس در محبت تحبیه و تمجید این اوصاف افتاد
چون که در کتب موفیه مقرر فرموده اند عین مراد و مطلب باشد چه مقصود از این غرض است
و در کتب نفس عین تمهید به اخلاق و تمجید این اوصاف است و این دولت معروف را
بهوش کم برستی نمیدهند و در دامن خمیسین نمیدهند این کار دولت بزرگی است
کنون اگر اعطایافته و صاحب این دولت چون بگوید که خود رسید من جانان
بمقام معرفت و تحقیق واصل و بیغیور و کالات ولایت خواهد رسید
و یکی از اثرات وی آنست که در دنیا بچشم حقارت و باغی و بهیچان نگر و حتی اگر بوی
ضعیف دارد و کایه و زهره آن را نداند که پادشاهی نمیدانند یا آید و آید بر وی بگذرد
چنانکه در دولت کجاست علی کرم الله وجهه با مقام رسید و در وقتی را ای گذشت
نصف آنرا غفلت و بی بوی رسید و مروج گشت حدیث آنرا در دل امیران کرد و در آن
مردان پستی نمیدانند و در آنست و در آنست و بگویند چنانکه از غرض خود

[illegible]

بازار

بانه خواه مانه اورا با الفت با دون تن منشا در واقع حقیقت کار
نیت و بس در کار در حقیقت انعطاف به خوش فرهم است
آنکه همیشه سر دارند پندار که توانا را زنند
بر یکسوی یا نشان از آلاء ذکر بنیان زنند
در روش نفی می سوزند بازده خویش می یابند
یکبار بر تیره از دو عالم زد و دو عالم را در تیر زنند
حاصل مطلب اگر کسی در این عمر روزگار دعوی کرد که اوصاف زیرین
با تکیه دفع شده و خلق با خلق حمید و خصال پسندیده گشته است اولاً
دعوی نظر باید کرد و بنیان و حکمت شریعت او را از خود اگر احاطه او بی
شرع آمد و از هر یک مخالف شرع است از آنست بداند انکس حقیقت هر دعوی خود
صدق و ثابت قدم است و اگر احاطه او بیانی شرع نیست با بعضی ملل مطابقت
و بعضی مطابقت نیست و از هر یک که او را بجهت رسانه گیرانست باید انکس را معذرت
و در دعوی که خوانده و دعوی او را کذب و باطل است نشانه هر چه دعوی را با

از کس پذیرفت بلکه آنکس باید با اعتقاد و عهد خود که می کند و در آن
و حیرت بر سر خویش بگذرد که این کس بر خطه دروغ و افتراء و مغروری خود در چاه
ضلالت و خذلان گرفتار آمده است و بگوید ایان است یا آنکه بر خطه سلب واقع است
حضرت و الله قدس سره افزون روزی در پیش همی از سرین آقا خود را
تبعی و مجرور و دیم ناکاه در انیان یکی را مخاطب ساخته فرمودند
نیدانم این چه بدلت که در دایم دعوی عاشقی و محبت میکنند و گین
چون بیز دعوی ایشان نظر کنی می بیند عشوقه میکنند عاشقی بعد از آن
این شمار مولانا رودی را خواندن عشق عاشق بیست از زاری
نیت بیا بر چو بیاری دل عاشقی که ز این سرود کران سر است
عاقبت ما را بآن سر بر سر است و باز فرمود عشق را با حقیقت عشق
از عجب و تعجب کل کاش روزی دیگر فرمودند در این روز دعوی
شکل است چه می گویند که خود را منور شود آما زبان انانی گفت از کجا آورد
بعد از آن جذب و احوال بر او طلب کرد بچشم کران و سینه بران بچشم

از دل زاری

این از سر فاطمه را خواندن
بیا و بیا این کس خوش را بایش
خیال کوشش بر او زمین و چاه
نیت تحقیق نه که هر کس ساق فرموده شریف است
و منی صادر و بیا و از کلاف و اده شریف و اده است بر آینه افروزان
و لیکان بدست سینه یا مقبول و غیره خیر سبانه حضرت عیسی است علی علیه السلام
چه بر سر و کس که بچشم شکر شود عبادت و عبادت و عبادت
تحت ایمان و فیضان نور است ذلل فضل الله علیهم من یفکاه
کلمات است مفترعه از کلام سیاقه
و ناشی از اعمال حسنه و کسب حسنه
بر ذوق شریف که آن مثل زلف ضایع است
و علامت صحت توکل و اقبال خواهد بود

تسلیت سعادتمندان این بیانات تحقیق کرده که کار کار بر عمل شریف است
و اتباع او است و خالصت از تلبیسین و خلفاء و اصحاب است و غیره
و اوقات غیر از آنکه در اتباع شمع و منقبات خدا در سرول صرف شود
چه احوالی ثواب و عقاب و وعد و وعید حق را در پادشاه اعمال تصور است
و فرجه اولی و حسن در محبت که معلوم کرده شود چه هیچ کار در دنیا
خواه دنیوی و خواه اخروی به علم آن صورت نبیند و گفته اند حصول و قبول
هر کار بر سه علم است که عبارت از خصلت علم و شرف و کرامت علماء طاهرا
چنانکه گفته اند آن بیانشد و حساب علم را نیز بعد از معرفت و فهم طالبان
در کرامت و نیز زوده نه طلب دنیا بجهت کفاف و بقدر رفاه و حسیان
مانع تحصیل علم و غیره نشود و کس کردن و توفیق ضعف و معرفت نیز باغ
آنهاست و نه خود اندر بود و بی معرفت مانع از تحصیل علم و کسوف
و سایر مزیات ضروری می باشد واجب است ادام در آن خلاف شریف و احوال

ذلل و توفیق

و توفیق و توفیق واقع نشود و ادعای علم و دل و هر کس مصطفی کرد با حقیقت
و شکی سرید به وجه اثبات از چشمانی می پذیرد چه محقق آقا هر کار می
پیش نبرد و علماء و شیخ و بزرگان را در کسب توکل اختلاف است
دعای خداست آن است که زنده نگردد و دعا و شکر و تحویل
نوزات ضروری می باشد تا توکل نشود که بزرگواران دین و وفای طریق
فرموده اند دست بکار و دل بیا را فاما اگر تحقیق نکرده شود نیست که
از تحقیق گفته اند که هدایت و توفیق هر دو در کار خاند قدرت و شکر الهی است
کار که خدایت از ابواب کتاب و توفیق را برای میزان حیا و کمال تقوا
نموده اند و سعی و مجاهده را در راه توفیق و محققان فاعلم فیض و محققان
فوق علی و فیضیه فاعلم فیض و محققان فاعلم فیض و محققان
چه مرد راه و جوانمرد و علم و چه کارگاه هم کار دنیا را کرده اند و هر کار دین را
آردی چه خوش بود که بر آید یک کشته و کار و زنده گفته اند کاتب متوکل است
و محال است یعنی آنست که گفته اند اختلاف در کسب توکل نباشد و احوال

[illegible][illegible]

تفصیل دیکر لیت
وہ مسند ایمان منقول از کتاب
عقاید اہل اسلام
فاؤل شو فیہ لغہ
واستغاثہ

في الخوف من

[illegible]

[illegible][illegible]

هر لحظه مرا تازه خدای بگریس
 و من زده ام از زواریان قبیله از آریایان
 بعضی از اینان در صفه تصدیق الاقیده از آریایان و بعضی از اینان
 قوی و بعضی از اینان تصدیق امام الاشراف کندی و بعضی از اینان
 اکابر و از این المجد کثیران تعدد و حتی بنده الفیض را می الطالب
 و از انبیا علی کتب و ایمان و اسلام و احاد کون و مولد
 و انبیا و الاقیده یعنی قول و کار و ایمان و از انبیا تصدیق آله

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

و نیز آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که لا تستغفر الله فی کل جمعة
سبعین مرة اشارت باینست که هر چه عارفان عام که از هر جمعی از آن
 به نیت که در راه حاصل می آید ایام تازه تصدیق و از غایت نوران ترست میکرد
 آنی مثل یونکه مقهور نیست و مدبر در نیت
 باجم هر که دلی باشد هر چه نیت باشد فما فی هذا الراجح باین طریق
 سبانه و نیز استغفر الله یعنی این ایام ظاهری که در جوار و اسادگی
 نفس پخته است رای باشد که بر غایت در سست ایام از نو بیاورد و عباد
 تازه کن و از نو شکستنی برود و در انشا و تسلیم تا و چون هر چه
 و بهرام میگرد و نفس الامر ایام است یعنی ایام بود که کفر نراید
 نکفر است آن که در ایام نراید این جواب است که در سوال فرمودند
 است در راه ترسان درین کوی مکفر است که در نیت بر روی
 یعنی است و در راه ترسان یعنی که بیا نشیند و در حق خود گذشت ایمان
 و نیز آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که لا تستغفر الله فی کل جمعة
 سبعمائة مرة

نیز ایام و میفرایند چه از اعتقاد و تحقیق کبریت نظر است و از عقده فرست
 طاعت و عبادت و پرورش آنی بیک او که از تجارت از دست و از تجرد از دنیا
 و قدرت رسوم و عادات و تعلیمات که معتبر تر است است ایام تحقیق نکرده
 میکرد و آنکه هر چه نیت ایام بود عاقل و کلام آن که کفر باشد بکمال آن
 و کلام آن که در صورت کوی است ش ایام از کفر سیدایش کنند
 تا خود این را راجح در نزد بمان زمانه بمان ناید شک داشت
 هوش بر سر ایشان بایکاشت آنی و نیز شش هفتی در کشتن از
 در شرح مخالفت نفس میفرایند نقد که کاری که هستی خلاف نفس و کون
 و حقیقت همانند غرض در هر طاعت و عبادت است و موافقت ایشان
 و مخالفت آنها اصل نهی ماصی و عبادت و فرموده اند
 که من یحیی حق یحیی دلی همیشه خود کن مخالف نفس را
 و خلاف نفس ثابت کن قدم نکه راه بایه از امر او قدم
 نکه و در نفس تابع روح را ک دوا بایه دل مجرد را

چه نیت که کفر و ماصی و قیود ظاهری و باطنی موافقت نفس امره است که
 ان النفس طاعتها بالسوء نست نه اوی الله تعالی را در و قبل
 الی و حی ان اهدت رصدا لعل یضلک وین که به صدق
 صورت نکرده از آن جهت که در حقش اگر خواهی که کوی بنده خاص
 قیاسی برای صدق و اخلاص صدق آنکه هر چه در داری نماند
 و اخلاص آنکه از غیر بر آید حقیقت صدق است که حقیقت
 باغاف و مخلوق در سر و معنی به دل و زبان راست بودند
 و در نفس آنکه روی دل با حق راست و در هر نفس ش ش
 صدقش آنکه که تابیای نکه و او خدا و یا از وی نشان
 که خدای صدق و خدای حق در هر نفس ش ش
 و در تفسیر ما به آورده که از حضرت خواهر به والدین نقل شد که در حق است
امر الله مقول است که در حق نیت و تفسیر قول خدا تعالی که فرموده است
 یا ایها الذین آمنوا بالله و صابروا لا تفرحوا بما آتاکم الله من النعم و لا تفرحوا
 بآنکه در هر طریقی یعنی این وجود بشری می باید و اثبات واجب وجود هر چه

می باید نمود از حضرت سیدنا طایفین حسب مفسر هم نکه مفسر مقول است
 فرموده اند نه چاه سال است که در ایام آوردیم و در ایام نکرده و در هر روز آن ش
 ایامی که در هر نفس است نکه مفسر مقول است
 ترا هر دم که بنده هستی مفسر مقول است
 خودی که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 و حضرت امام ربانی هم در کتب و کلمات خود در کتب خود و در کتب خود مفسر مقول است
 بر ملا ظاهر نبی شری در ایامی که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 کفر بود که در حق در ایامی که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 و ایامی که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 اول کتاب حق بفرمان حق که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 تا ان الله تعالی به فرموده که ایامی که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 که در حق نفی دینی که نرود که مفسر مقول است
 در هر صورت ایام حقیقت معرفت در هر حقیقت ایام معرفت ایام است

لایموز

[illegible][illegible][illegible]

تفریح می توان گفت در وقت نه که بمن بنای کاجیا برکدام نوع کسب از آن
مرا علم آن ماست و دل من از آن دانش و آراش پذیرد و او سر و آفتاب
در این برب برای میکند شغلش بر سر دراز خفا و که سر فلان هوا و جانور را
و در این هوا یک از بار می رود و نه ایمن با خود گفت خوش باد چه یافتیم
تسلیم که در آن سکاره نایب را می توان فریاد که آفرین از این مقدر را
از حاصل طوبی و اجزای سباع و چهار پندگ و دایا یک چون جمع و التیام و تا فرود
جبهان و در دستا و بخیر که کنار فلان دریا شو که در شمس و ایام هر که می شود
در سرشت زیب و در قریب است آورد و می خور که بعضی بافتید این دام آورد پس طبل
میاد و ایمن شیر و در شنبه خود را افکار و برای هم فرمود که چه قدر شیر است با شمس
که فیض آزار از که عدم انقباض و خود آورده و بعد از است بر آن که می کرد باز از از او
تفرقه بابت حقیقت و التیام برساند **دش** آنکه یادآور که در آن وقت
چون کس از دست بسته دست پس برای هم بناسال کجا و که آتی بنابر که می کند
زندگی آن طایفی ایونی طریز کرد و در آن سخن از نام و اطمینان تمام و دفاع کرد

دکتر احمد دریاگون

دکتر احمد دریاگون

۵۴

الحکم بر او شد

[illegible]

وَجَدُوا بِهَا وَاسِيقَتَهَا الْعَصَمَ مَطْلُوعًا وَقَبِيتَ دُجْرًا نَفْرَةً بِسَرَّانٍ
 فَالْتَمِصْ بِقِيَّةِ آتَانِ لَدُنَّ حُلُقِ السَّيْمِمْ دُجْرًا نَفْرَةً بِسَرَّانٍ
 فَلَا تُقَابِ لَا الْأَمْرَ لَا حَقِيقَةَ دُجْرٍ وَهِيَ عَلَى الْقَدْبِ وَالْاِسْتِجَابِ فَإِنَّ الْحَبِيبِ

يحيى بن يحيى

—

عبد

فلا تظن

والله اعلم
بما كانوا
على

لا بچو دافعا

12

2

2

—

100

...

70

فات فار

[illegible][illegible]

فاندرهرد

[illegible]

واراد تركه من غير ان يسمع تسليما وهذا هو الحق والاولى ان يسمع
تسليما لله تعالى وانه قد صلا على النبي صلى الله عليه وسلم
والنبي صلى الله عليه وسلم ارادته فلا بد له من هذا في غير اشارة بطريق العلم
بقوله تعالى ولا تقربوا الصلوات ولا تأكلوا مما جاءكم من قبله
بالنبي صلى الله عليه وسلم ان لا يأكلوا مما بالشر فانه تعالى ان الله لا يأكل
ويعلمه الله والله لا يفسد حسدا وصدقوا عن نبيهم

ولا ينبغي ان يأكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر
ولم يرد منه العبد وهو آدم من اول الشجرة لم يرد منه شئ
بل اراد منه اول الشجرة

فصل السابق

ثم كل فرع فصل باصله

اعلم ان الله تعالى خلق الخلق من ارحمهم خلقا آدم عليه السلام من بين الميثاق
وكان من خلائفهم من كان من خلفهم من اولادهم من اولادهم من اولادهم

وهو ان وقد

الايمان وقوله اقموا الصلوات وحملوا الزكوات ولا تأكلوا مما جاءكم من قبله
من غير ان يسمع تسليما لله تعالى وانه قد صلا على النبي صلى الله عليه وسلم
والنبي صلى الله عليه وسلم ارادته فلا بد له من هذا في غير اشارة بطريق العلم
بقوله تعالى ولا تقربوا الصلوات ولا تأكلوا مما جاءكم من قبله
بالنبي صلى الله عليه وسلم ان لا يأكلوا مما بالشر فانه تعالى ان الله لا يأكل
ويعلمه الله والله لا يفسد حسدا وصدقوا عن نبيهم

وهو ان وقد
ولا ينبغي ان يأكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر
ولم يرد منه العبد وهو آدم من اول الشجرة لم يرد منه شئ
بل اراد منه اول الشجرة
اعلم ان الله تعالى خلق الخلق من ارحمهم خلقا آدم عليه السلام من بين الميثاق
وكان من خلائفهم من كان من خلفهم من اولادهم من اولادهم من اولادهم

وهو ان وقد
ولا ينبغي ان يأكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر
ولم يرد منه العبد وهو آدم من اول الشجرة لم يرد منه شئ
بل اراد منه اول الشجرة
اعلم ان الله تعالى خلق الخلق من ارحمهم خلقا آدم عليه السلام من بين الميثاق
وكان من خلائفهم من كان من خلفهم من اولادهم من اولادهم من اولادهم

فصل في شعبات

هذا الفصل المذكور

فقال رحمه الله عليه

من لم يسمع الله وهو عالم ولم يسمع الله وهو عالم ولم يسمع الله وهو عالم
فلما لا يكون سمعا ولا يسمع عليه يستدل بان العالم صانعا
اصحاب الكهف حيث قالوا ربنا ورحمنا ربنا وربهم
بأنهم الكلاب كما ذكرنا في تفسير قوله تعالى ان الله لا يأكل

وهو ان وقد
ولا ينبغي ان يأكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر ولا يؤكلوا مما بالشر
ولم يرد منه العبد وهو آدم من اول الشجرة لم يرد منه شئ
بل اراد منه اول الشجرة
اعلم ان الله تعالى خلق الخلق من ارحمهم خلقا آدم عليه السلام من بين الميثاق
وكان من خلائفهم من كان من خلفهم من اولادهم من اولادهم من اولادهم

وهو ان وقد

خاتمة الباب في
فصل الخطاب

ثم الخالون اربعاً صانق الملايكة وبوا آدم والعن واليهابين فالملوك
ان كان منهم من جعل ملكة فمن الملوك وملك العذاب والعقاب كالملك
وكلمن وجعل من العبيد وواللغ فعلى العذاب وديلة طاعة الله
والمسلمين وديلة الطاعة فمن الملوك واما الاشياطين فكلهم
الدار واما ياد آدم فكلهم من الملوك واما الجن فكلهم
منه فمن الملوك واما النار واما من وعلمها فكلها
منه فمن الملوك وقال احمد بن يوسف ومحمد واشافى لهم النار من الملوك

لا يفتقر دقة القياس ان لا يتحقق العبد الذرا على نقابا بالاعانة
 الا ان لا يشترط في ان لا يحصل بعد اذن القياس ولا يشترط
 انه يتحقق النقاب بالاعانة عليه الدليل الا ان الله تعالى وعلم بان
 بهما من دهرهم اذا ما جاز على عليه فلهذا ما فينا الجيسا راى الله
 وامنا يغفر لهم ثم فيهم محمد بن عبد الله عليه السلام وعلم بان
 هذا المعنى علمنا ان لهم النقاب هذا الطاعة وليس لهم الا ان يشترط
 انهم لا يتم وذلك فلهذا ولم القياس والمال الذي في ادم

وَمَا يَتْلُو بِذِكْرٍ

أحوال

فَبَلَغَهُ مِنْهَا ثَلَاثِينَ نَجْلاً إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّافِينَ أَجْرَهُمْ بِمَا عَمِلُوا ذَلِكَ هُوَ الثَّوَابُ وَمَنْ هُوَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
وَمِنْهَا نَجَّيْنَا صَاحِبَ الْبَيْتِ إِذْ أَمْرُهُمْ فِيهَا خَافٍ وَكَانَ صَاحِبُ الْمَقَامِ
يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ نَجْلاً مِنْهَا الْوَلَدَ وَكَانَ أَبُوهُمَا وَالِدًا عَنِ الْأَعْيُنِ

میثاقی است منفرع از خاندان ایمان

در بیان اقسام خلائق از جمله م

واصناف الانبياء

وَشَيْطَانٍ وَغَيْرِهِ

[illegible]

وہابی

[illegible][illegible][illegible]

دہم سہ ماہی

و همه دوستان خدا و مقبول درگاهند و کسی از ازل تا آخر بعد از آن
سقط و آگاه نشده و نمی باشد و هیچ کسی از اسرار و وجهه و ضایع نشان
بجز نبوده و نخواهد بود و اسطرگانه در میان مخلوق هر یکی در جای خود
و هر طبقه در مقام خود و هر کس در میان خود آنچه نامورند نشود
چون سیمین نشان از سر خود باز نداند و چگونه در حق خود تجاوز و تعدی نماید
و یکی در دعای و عبادت و کار دیگر نخواهد کرد و بعضی بعضی در رتبه و مقام دیگر
و عبادت شرف و فضل و عزت دارند و در کی دست بالای دست ایستاد
چنان که از حق و قربات بگریز آید و بر دل و حق و یسوع آن نصیحت
قرب و منزلت شرف است **میتفان کتب و تحف و الواح آینه**
این در دله و سما و غلط کاری و بی نیت مغفولانه و هر چه ایشان
از حضرت رب العالمین بخلایق تبلیغ نموده اند همه حق و راست و یکتا و نیز
بر سر و راستی و بشایسته و حید و کرم و عفو و مغفله رسانیده اند
و کار از عادت بخل و غلبه و تنگنا و حب و هبت و قهر و عقاب و عقاب الهی

عن علي بن ابي طالب
 قال سمعت ابا عبد الله
 عليه السلام يقول
 ما من عبد من عباده
 الا وله من الله
 ما يشاء من
 الدنيا والآخرة
 ما لم يشاء الله
 تعالى

فقول عليه في الدنيا والآخرة
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قالوا له يا رسول الله
 ما من عبد من عباده
 الا وله من الله ما يشاء
 ما لم يشاء الله تعالى
 ما من عبد من عباده
 الا وله من الله ما يشاء
 ما لم يشاء الله تعالى

انما هذا خلق الله
 بغير حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة
 ولا حساب ولا عيلة

قوله عليه

قوله عليه

برسمه في الدنيا والآخرة
 بالحيه ان كل شيء من
 عظمته ما لم يشاء الله
 فاصوره حسن فاذكرها
 عن هذا وانما هذا
 هذا الدعاء اللهم يا
 دعوتك يا ساعدك يا
 ويا منيرك يا صيرك
 اسئلك ان تجعل لي
 حبيب حتى يكون لي
 فقال لا يملكه يا
 الدعاء دعوتك يا
 تعلق يا الله يا
 ولا تلتفت نحو الخلق

انسان مخلوقا ولا
 ذن الذي قد
 فسلم لا كفاي
 ساعداك فوق
 الكون

وهو سوره

له معقبان من يديه

من امر الله

ما كنه في دري

دري انا واول

كنه في دري

انا واول

كنه في دري

انا واول

انشور

را و بنا شد مگر چون ایمان قطع کند که مستغنی و متوکل چنان باشد که هرگز
بعد از شنیدن بر قضا که فرمود و گفت عیان برکت نام من و نام
آن صاحب مع طمع از رحمت قطع کرده و ای هر کسی که خدا را بیست و نه
ایشان بر او غفر و توبه کرد آری شیطان که قصه قانع بطرد و زانگی
ناحق و کواهد است برکت پند حاصل توبه علیه السلام امید از رحمت توبه
تو که بخلعت توب و توبت شرف خاص یافته آن الله مع الدین
انقوا و بر دام کرامت و خیریت برافراشته و در پرده رحمت
و غفران مستور شده اگر اندر سر سجایا و می که ساقبت پند و آل
و صاحب مکرری تو را شیطان کفری انتی
و در ادراک نیمه سخن آن بود که سابقا گفتیم که مدار کار بر رحمت است
که آن مستلزم فیضان نورانی و روشنی شد آن باشد و بیان وجه آن
و لوازم و لواحق آن و بنا احوال علماء و در آن و در زبانی و کی آن

نورانی است

بکیفیات مستغنی و توبه و کفر که مستغنی و توبه و کفر
و هم چهار صنفند طایفه دینی آدم و تن و شیا ملین و بیان هر
از اضافی از بعد مختلفه بلایق ذکر کردیم اکنون بر بحث
در بعضی توبه دیگر بر آن بسیم و در ضمن آن سخنها بیانیم که مؤمن
بر کتاب بعضی از کناه ایاد و زانی می شود و آنه و فقط بکلمه شهادتین
ایمانت یا شطوی و الی غیره و کثرت بدانکه ابرادانیه اول
و تعاقب تو را از اینجمله حکایات و اشال همه از پر تو فرمای در شنیده
توبت یا انیز و جمله شیخ ثانی در رعایت جمع الجوامع در باب
میفرماید هر ابرایان بعد از آن است بمغنون که شهادتین و الا انما
تجب شیخ اطلاق که میفرماید بر تعقیب جمیع اجزاء از رسول الله
و این حقیقت مغفرت است و زود شهری ایا مستلزم جمع نیست
و بعضی بر سبب شیخ گفته اند از مغفون این عبارت بوی که میفرماید

من الاحکام الشرعیة الا و فی اسلام بنیاد و جمع الجوامع و غیر آن که کثرت
جارت از احوال و در طاعات باشد فقط کردن بکلمه شهادتین و ادای
در دوز و کثرت و غیر اینها و این احوال مستلزم توبه نباشد که وجود ایمان
بشارت است مشتمل بر اینک که با کتاب
کبار ایمان زانکه غلبه شود
چه مزیل ایمان مجرد
کفر است و نیست

و در جمع الجوامع آورده فقی که عبارت از کتاب کبار است چون مزیل ایمان
بکلف مغفرت بر عباد این ترکیب که از این خارج خواهد شد و مجرب از ایمان
و اصدق آیه من کفر بالله من بعد ایمان الا ان کفره و قلبه مطمئن بالا
ایمان باین مغفرت دارد و همین ان بر سبب احوال است که در مواضع آورده که در اخبار

شهادت می شود اما شیخ مستاد ابراهیم قسری در دفع آن تسبیح میفرماید
بر آینه این که در بعضی است و تعاقباتی در شرح مقاصد و آن نوشته است
بسیار دانه و حاصل آن نیست که میفرماید در وی و بیان
اینست که موجب دفع تسبیح و کثرت آنست که شیخ قسری در عبارت
جمع الجوامع آورده است که ان الله یغفر الذنوب و یدفع الیها
مع احوال است و هم ان لا یجوز من لا یبلغ بان یغفر الذنوب
لا اله الا الله مع ادنی تردید فیه و ان کان الله یغفر الذنوب
بغیر توبه کفر جزا و هذا من المعاصی فیکفی ایمان الله عند ذلک
و غیره خلافاً لایه هاشمیه و بلکه بکلی لا یغفر الذنوب الا بالتوبه و انما
و غیر در جمع الجوامع آورده است که فقط بکلمه شهادتین یا شهادتین
یا شهادتین و علماء را در این مسئله اختلاف است اما شیخ ثانی میفرماید
بجمله الحنفیین علی الاطلاق و علیه فالمراد از شهادتین لاجرا و احکام المؤمنین
فان الله یغفر الذنوب علی التمسک باللفظ بالشهادتین و غیره و اینها کلامی است

من الاحکام

فردی

از حدیث علی

فانما صاحب جميع الخواص في الكثرة فيقولوا ما فعل عليه بعضه والكتاب
 ويظهر ما فيه حجة ٨ وقالوا سائر اسحق لانه اني رحمه
 عليه
 عليه السلام
 فانه في زعمهم ان اللصيف يرميهم في كل فريب وفيما الضفاري اذ
 ولما كان ظاهر كل من الضفاري انهم في الكثرة مع وجودهم اذ يدور
 في اللصيف

لا تَعْلَمُ بِهَا

وَقَطْرُ الْمَاءِ

مرد و می گویند است بخت، آن که در آن مولات است بجز داخل آن نمی شود
وضع مولات نماید بخت از آنست که برود بختی نام است که هر کس است
و نیز معلوم که گذره از زبان دارد و دیگر است آن افراد از این صنف پسران خوانند
چون خیال دارد و شاید بود بخاطر آنست که آیا برخانه او نامزایه کرد
بعد از آن برخانه شد که نامزایه کرد پس سالنامه با وجود آن هم که می بیند
و نظایر آن نیستند برخانه آشنایان باید کرد و بخاطر آنست که کاه
الحال بود و بعد از این بود که از برکت یا از عذاب این سخت بایند
پس معلوم که اگر از عفو و مغفرت نیست آن الله بظفران پیشتر به
اگر از عفو نیست عذاب بر فرای گذاردست و گذرنده از زبان نیز دارد و می
او عذاب موقت است و زمانه و در میان کس باشد آن نشاء
عفو آن نشاء عذاب و در عفو عذاب موقت باشد یا تحمل گذشت
و صفات که سابق تحقیق و الی کاینکه گمان اینان بصفوت مخصوص
نداده و لذت و بهایشان عذاب و عفو و حسان و نیز آن کار را با تمام
و نوری باشد و سکر است موقت که نرفته امید است که از عذاب آفتاب

بمن بندگان کشته و بدمی دیگر را بدو قضا کشته را بجا آید
 و شاید آن روز کشف فرماید و از کثرت آن با کثرت آن که حجاج عذاب
 را در کربلا و در آن آموخه و بپسوا ایام نامعلوم آنکه کلام
 نوبت این معنی است چه در آن علم کثرت است و الله سبحانه اعلم بخاص
 و در آن اگر گویند که در این دنیا از دنیا نیست غیر کفر و فساد و فریغ
 آمده است اما عالمی و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم
 و در آن آمده است که کفر و فساد و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم
 کشته بر فساد و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم
 قلم است و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم و قلم
 و قلم آمده است از شایسته عظمت کوفی از خواجگان و شایسته
 و در آن آمده است و در آن آمده است و در آن آمده است و در آن آمده است
 شفاعتی از آن که از آن آمده است و در آن آمده است و در آن آمده است
 معجزه و عذاب که از آن آمده است و در آن آمده است و در آن آمده است

اولئك لهم ثواب من غير حساب كما تراها فاحال اطفالان مشركان
 شهاب حسن وشهبان رشاقهت رسول ربك في كنه بنام فرزندی محمد سید

معارف چند است در بیان نظر
که ناشی از رموز لطایف محکم
عرفای منصوبی باشد

منقول

اینکه کوفی بقصه پیمان نداشت که دو عالم بچنان عقل آن پیرت
مجلس حضرت امام ربانی عزله در محو نبات خود دریا کوفی بقیت
 نفیس می کوفی است که همچا که در شریعت کوفی و اسلام هست در شریعت
 نیز کوفی و اسلام بابت است و چنانکه در شریعت کوفی شریعت است و در اسلام
 کال است در طریقت نیز کوفی طریقت است و در اسلام طریقت کال کوفی طریقت
 جارت از مقام است که در حدیث است نیز حق از باطل در خارج موقوف است
 بشهر و مسکن در ایامین در ایامین جلیله در ایامین با و مدت در محبت است
 بر خبر و در کال نفس را در ظاهر و باطن آن وقت نمی باید تا چه نظر انکار
 که تا در شریعت است در حق او مدد است تا چنانچه در مقام صلیت و هم را در محو
 مستقیم می باید و باین که در شریعت می باید و در ایامین الاخوان فیاض است
 آن در حق حرام نیستیم و کاهین نظر را بر این ظاهر است و حق را بر این
 می انگار و در بر این بر این تریب سید است اینده گشت که در شریعت هم می گفت

و تصور در ایام بود این کفر و لایق که شریعت مناسبت نام دارد
هر چند که شریعت مردود است و متحقق غدا که از لایق قبول است و
ارجاع به این کفر و استناد از غلبه محبت حق باشد است و هر چه
فراموش کرده است پس قبول بود و آن کفر از سیدیه و هر دو فایده است
اچار مردود و مطرود باشد و اما اسلام و لایق عارت از تمام فوق
بعد از این که موطن نیز است و در این ظاهر و نیز از شرع است
این اسلام و لایق را با هم شریعت مناسبت نام است بلکه چون
شریعت با یکدیگر نسبت ایجاد یافته است و هر یک یکدیگر را سر و سر اسلام
شریعتند و در این ایضا ظاهر شریعت و این شریعت است
و بصورت شریعت و حقیقت شریعت از بعد از لایق از اسلام
شریعت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت است
آسان نسبت به شریعت مذکور و در این است پس خاک تو

در این کفر

و از شایع تر است که اسلام را هم هر یک شریعت محکم تر است و بخان
مخالفت با هر شریعت گفته اند و چنانکه خود نیست بود و لکن در این
و بدین است زیرا که اگر بدین اسلام حقیقت شریعت باشد از اشغال
این جهان پاک و هر چند ظاهر و باطن اقتدا با سیدیه دارند و شایع
ایشانند و این از لایق و و نیز حضرت
امام ربانی قدس سره و مکتوب می و هم که عوفا
شمار آید نوشتند و در تحقیق قول شیخ شرف الدین
پس می که گفته شخص را کافر نشود و سر برادر خود بر
و اما در خود خط نوشته سلطان شود

مبهم باشد

مولانا شرف الدین با شفا باشد بر سیدیه بودند که شیخ شرف الدین
نیز که در رساله خود که شریعت را با اسلام لایق است نوشته که شخص را کافر نشود

و سر برادر خود بنمود و با خود حقیقت شود و سلطان شود و بر آنکه که مراد از این کلمات
مراد از کفر و لایق است که عبارت از هر شیعی است که موطن است و
عدم آید است میان حق اسلام و کفر و لایق که اسلام را مستحق میدانند کفر
آینجا نیز کسی را باید و هر چه را ظاهر اسلام و ادوی و هم افضل یافته از هر چه که
و لکن میگرد و این آن کفر است که تصور از آن نموده است و در آن بوده است
و بر آن مرده که گفته است که گفت بدین الله و الکفر واجب لایق علی
قبیح شیطانی است و قرآن الحق و سخنان دین و حقیقت موی که برادر
شجره جمعه که نشان آن است و از غلبه محبت حق است و نیز محبت
از نظر نشان مسوگر دانیده و مشهود و هر چه محبت نامده و این مقام تمام جهل است
و تمام حیرت است اما آن جهل است که محروم است و آن حیرت که محروم است
و چون تعالیات رسد آن را به هر چه جمیع فتنه بر واقع شود و علم با جمیع
شود و غلبه بر غیرت آید کرده و از حق و سیدیه شود و هر یک که

در این کفر

و در حق شریعت نیز فرایه و حقیقت با شریعت آید این اسلام و ادوی و کفر از
قول محفوظ است و در این کفر بر آن محروم و مومن چنانکه در ادویه
ناظره آمده است الاسلام افلا سئلنا بانا لله بعد کفر این است
که و با سیدیه دارند و در خوف و خوف محفوظ است الان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یخوفون و حال اهل نیست چه ولایت
تشریفات سرجه در بر سر جمع هر طبق است و در این مرتبه نور انوار
و تصور هر وقت که این کفر از شریعت بر آید که در ایمان و معرفت است
نه در کفر و جهل پس شیخ زاهد آمده که کفر و لایق تحقیق نشود با
شرف نکرد و آنکه گفته نامر برادر خود بنمود و مراد از برادر
همزاد است که از شیطان نوشته و پیشه قریب است و دوام او را دان
بشرف و ادویه که در بر سر دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که کسی که آویز نیست تا که او را زنی از جن است پرسید که

باز هم شایسته این است فهرست تا حدی که در این اعانت باشد
که در هر سال ماه رم در این تقدیر است که لفظ فاسلم در جهت واقع شده
بعضی حکم روایت کرده شده و اگر بعضی از روایت گفته شود معنی وی
چنانست که آنقدر من منتهی شده و بعضی از شهرت است و گشتن آن
جارت از عدم انقیاد است و خوار و زاری است او را
سؤال آدمی بگوید عقد و زکری قطعه و فرات
چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلات شود او ساعت بنام دیگر
در مقامی که میگوید جواب شیطان قسمه و بلا
که حضرت جبرئیل از بر این عباد سلسله ساخته است
و او را از نظرشان مستور نموده است و در احوال او این را اطلاع ندارد
و او را بر احوال ایشان بیافزوده است و در هر یک و در این میان
جاری شده معادله شده که از یکدفعه و بیشین بلا داشت
خداوند میفرمود ما ندانیم که حضرت جبرئیل در کدام یکدور
بعضی از

بعضی از کرده و جبرئیل را معادله را در این است که با اعانت خداوندی
شیطان با آنکه تسلط و تسلیم شده و در این معادله و اعانت آدمی
بهره و در سؤال تو را داده و دیگری بین روی خوش خان و دیگری
جواب دیگر آنکه شیطان از راه جوانی آدمی در میان
و بهشتی است او را ولایت بنامی چایر اعانت نفس اماره که دشمن خاک است
بر دشمنی میاید و او را معادله میسازد و اگر کسی شیطان معادله
تعیین است که بر این نیز خفا می دهد و میگوید که کارهای خود میکند و بعضی
بدان باغش و است که دشمن باغ و خانه است و بعضی دشمن خود است
که این چنین میزند و سرود و مالی ثروت که دشمن میبرد با مادر
و از این میگذرد اول نفس خود را با بریده و از انقیاد و او را قطع
و او را خود را زار داشته پس سر برادر خود در ضمن اینجه جبار بریده
و خوار و زار گشته خواهد جواب این نفس اماره است و برادر خارج

که از او بیشتر در دعوت بنیاید و از هر کما تقیم بر این تقیم خواهد بود از انقطاع
نفس و مع آن دشمن خارجی با عباد خداوند و بر شایسته باسل الوجه تصور است
که آن عبادی پس از علم سلطان و این آیه بر این است مران بندگی
که از هر لذت معاد و عبادت فانی که گشته و از انقیاد نفس انقطاع جسم و عبادت
مهر جنتی بزرگ مستغرق شده و آنکه گفته اند از حضرت نبوی
نموده که از راه او این باشد او را در او است با کبر و ظهور وجود است
و در انقطاع طایفه این باشد با بر عیسای آمده است چنانکه خیر و قوی است
و لدت ای اباها ان طایفه را در از این بین باشد خود شده و مراد
چون آن اسم الهی را نمیدانند که عین باشد نقل و عکس در توان اسم
چون آن اسم تدبیر شده و خارج بود تا اقصی باشد گشته است
تبعیه از ان ظهور و ولایت نموده با جمله دیگر میگویند و عین است میخوانند
و عین باشد را تعیین و جو میگویند زیرا که کیفیات از ان طایفه علیه

خداوند است

پنج است که از ان سرقات گفته میگویند و حضرت خضر میگویند و بعضی در این
و جوب اثبات نمایند و تعیین در مرتبه اثبات میکنند و اندوه
در تعیین و مدت تعیین و حدیث است که هر روز در مرتبه علم است و در
با جوا و تعین علی است و آن تعیین دیگر که در مرتبه اثبات نمایند
تعیین روی تعیین مثال تعیین حدیث است از ان الی آخر المکتوب
و مراد از این همه که دانش مرقوم است که کبر بود با نبوه که مذکور است
اما اشعار اصغر آن عبارت از زیاده و عباد را در زیاده
منجمن بسیار و تعقیبات به شمار است و در این عقاب شریده و لطیفه
در این است چنانکه است بان اهل سب
و در حدیث آمده که با عبادت هم سال را با خود خواهد داد
در جواب و سایر تعالیه آورده که از راه ارباب بر او احوال
احباب تبعیه و جمیع هر که خواهد بود هر چند تعالیه بسیار

مجموعی است در بیان راء صوفیه

مجموعی است در بیان راء صوفیه

بَابُ التَّصَدُّقِ عَلَى الصَّالِحِينَ وَالْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ

و بیانات رایج در حق مذکورین آن باین قلم و زبان تمام نمیشود و سر محمد کبیر

5123

و قبول اگر کن ابرق و خوشنودی بعضیها و دوست داشتن مدح و مدح آخر نفس خود

و اطاعت نفس و دن برای نافرینها و امن از مکر خدا و ایس از رحمت الهی
رنا

به عالم خاص غدا و مقابله غیر عام پیش از وقت برآید

نہیں انیکہ فرخ ازہ فداں بہترم دچشم تجارت اصحاب علم و دین

حق: مزید

وجوه اختلافات در تفسیر
و بیان حد و حرمت آن
بر حسب شرع

[illegible]

آیا بوشه پدر او مادر است که بر سر دوی فرزند خود نیند آماج بوشه
مرحمت آن بوشه فرزند است که سر ایشان را بوشه نیند آماج بوشه
نصفه آن بوشه خواهر است که پسران او بوشه نیند آماج بوشه
آماج بوشه محبت آن بوشه مسلمانان است که دست یکدیگر را بوشه نیند
آماج بوشه شهید آن بوشه شوهر است که روی و روان و لب و حلیه
بوشه نیند و بعضی نیز بوشه را بوشه نیند آماج بوشه
یکی بوشه مرد زن خود را و دیگری بوشه زمان اجتناب بوشه آماج بوشه
خوات و عیالات و بوسیدن دست و پای صاحب و شیخ و زاهدان
و علمایان و بزرگان را نیز از قسم بوشه تحت شمرده اند و بعضی گفته اند
بوشه نیند آماج بوشه آماج بوشه آماج بوشه آماج بوشه آماج بوشه
آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در میان و
و معافه است اما شمله این بوشه و معافه را در میان و معافه است

دیناں دیناں

پدران دینی و اصحاب و روح جانی که سبقت گرفته اند به دلیل اینکه در اختیار
 قدرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر جعفر علیه السلام صاحب رخت دیده اند از نظر
 چشمه رحمت کرده بود و با الوافقه فرمود بین چوستان او را بوسه زد و
 و بر بلخ فامده و سینه اش را بنی که منسوب است به رسول و سید اولاد
 چو سرگامی از زبان دیگران و دعوت نیکو را به میان چوین حیات این
 از سر خوانند و جعفر بن ابی طالب علیه السلام که در خاندان زمین مادرش از رفته
 مدینه در بود و با آنکه از خاندان نور سرزند ساعده زنده است و در کتاب
 آداب الاحباب آورده که امام نوادی رحمه الله فرمود است معافه انبیین و
 و معافه قادم از سر فرایست و غیر این را تابع و معافه کرده است
 و در حق این کلمه است که است نیز می است که در حق پیران صاحب کمال و اعدا
 خوب روی این کرامت توحیدی است خواه از سر آیند و خواه در جسد
 بوسیدن دست مرادسان و علمای دانا را در ساجد است و علم

مستحب است تا اگر جمعت ال و جاء و شکوت و قیام دنیا باشد
در غایت کرامت بود و ایام رسیدن شکر و غیر آن آنقدر را و این
درشته اند و بعضی مرز و زیاده را در این معافه کردن را کرده اند
و دیگر آن این نیست که به سنا حسن و صریح زنی و این باب از
انضام غلام مرید که در زیر تنبیه حق است بلکه تمام است و است
مرور از این مرز و زیاده است خود را که ای از برای تعلیم او است
که گفتند خودی گفت با وی معافه کند و دیگر مرز و زیاده است
و است دیگر و او ای معافه کند و مرز و زیاده است و معافه با اتفاق علماء
است و اما حدیث دیگر آن وارد است و در سنن ابی داود و ترمذی
و غیر آن ثابت است از این عذاب خردمندی و بی تنبیه حق علیه السلام
با سنا رسیدن ایشان معافه کند و مرز و زیاده است تا ششصد سال
هم رسیده است معافه کند که از مرز و زیاده است و این که از مرز و زیاده
و در کتاب ابن اسی از این مرز و زیاده است که حضرت فرموده باشد

18

هیچ و دینده که حقیقی بگوید که از برای خدای کند که آفتاب که یکی از ایشان
 صاحب خود پس هر معاصی که کند پس بر صحت از نشاند آن کند
 چون از یکدیگر جدا شود که آن که شسته و آینه در ایشان آمده شود
 و نیز در آن حال که گفتن و دعا کردن پس ثواب و اجر دارد
 چنانکه در آداب الامحاب پس بحث از نیز یک باب ملاحظه مذکور
 و مسطور گردیده است آنست بر وجع در سر و آداب و احوال در آن
 و نیت کردن و سکوت در یکدیگر نیت در روز و نیت دارد
 مجتبی است مختصر در بیان عیبت
 و حد آن و اقسام آن و بیان
 بهتان و افلاطونان
 و امام عزالی رحمه الله علیه در کتاب احیای علوم دینی نیت و حد آن

[illegible][illegible][illegible]

بأن طلبك وتبرأ من حاجتك وعنده على ما يجب من حقك على رأس يتم له الجنة الا انك
كان له بشرة ريت لها يد لا عرسه من حسن الله عليه وسلم
كذلك انما هو كما بين الاصبغين وقرآن القبايل والاسلعي الا

مسئلة في الذنوب باليتيم

قال في الزمخشري في بيان كسوايتنا لم يكف في ذنوبنا واليتيم من ذنوبنا
واليتيم من ذنوبنا لان الله لم يفرق بين اليتيم واليتيم من ذنوبنا
يستغفر من ذنوبنا بين اليتيم واليتيم من ذنوبنا واليتيم من ذنوبنا
فقد اوم كالاوم كذا في الاصح في ذنوبنا مع اليتيم من ذنوبنا
الاوم كالاوم من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
فقد اوم كالاوم من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يا ذنوبنا انك تعلم فمما لا تقدر انما لا تقدر انك تعلم فمما لا تقدر
ارضيته من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
واريان كذا في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا

والله اعلم

واذا كنت في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
فقد اوم كالاوم من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يا ذنوبنا انك تعلم فمما لا تقدر انما لا تقدر انك تعلم فمما لا تقدر
ارضيته من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
واريان كذا في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا

بما يكون في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
و قال ابن قوام في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
حاج في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يكفي في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
ان ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
و توضيح ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
كون ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
بأن ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يا ذنوبنا انك تعلم فمما لا تقدر انما لا تقدر انك تعلم فمما لا تقدر
ارضيته من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
واريان كذا في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا

والله اعلم

آباء واعداء ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
و قال ابن قوام في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
حاج في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يكفي في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
ان ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
و توضيح ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
كون ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
بأن ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
يا ذنوبنا انك تعلم فمما لا تقدر انما لا تقدر انك تعلم فمما لا تقدر
ارضيته من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا
واريان كذا في ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا من ذنوبنا

والله اعلم

ووصاف فيه وبن توبه ابرار است چهار مرتبه بشارت است از فرشتگان
و بن توبه که از صدیقان و ابرار و سادات و صاحبان کمال است
قول علیه السلام و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

سبعین مرتبه انتم بشارت است از ابرار

فموجبه مشتمل بر بیان کیفیت توبه

بقول صاحب کتاب وضوح

علیه السلام و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

بحسب شریعت

فان صاحب الوضوح باب بشارت در بیان کیفیت التوبه عن المعاصی فمقول

فموجبه مشتمل بر بیان کیفیت توبه و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و سکت التوبه عن المعاصی غیر مشتمل بر بیان توبه و توبه و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

نظیر

طهاره عن الغیبه و التوبه و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره
و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره
و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره
و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

ثم التائب

ان التائب اذا توب الى الله و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

ثم المعاصی

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

و انزل بعان علی قلبی لا تسفرونه و طهره

لا يبرح الله ما نزل فيه قطعه الا بالآية وفيها كونه لم يدرك اسم الله عليه
 ما اقام الله من يعين الله وهرج قلنا ارجع الكفا لان
 اقراني
 يرجع حمد ورسالة ما يكون اسفار واما من يتردد ولا يرف

قَالَ اَلَا تَسْمَعُ وَالْجَاغِرَةُ الْعَبْدَ مَا خَرَفَ بِمَا صَدَقَ بِقِيلِهِ خَرَفَ الْوَلَّى اَلْجَاغِرَةُ غَرَمَ لَكَ
اَلْجَاغِرَةُ لَكَ بِهَا لَمْ يَلَمْ يَصُدَّ كَلَامًا خَرَفَ بِهِ وَمَا لَكَ بِغَضَمٍ لِبَاغٍ خَرَفَ بِهِ
سَمِعًا وَتَحَمُّلًا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَمَلًا اَنْ اَللَّهُ عَمِيَ عَنْ اَمْرِ مَا خَرَفَ بِالْهَيْدَامِ اَلْمُتَحَمِّلُ

الاعمال

منكرات مساجد چه در وقت نماز و چه در بين نماز است
و چه در حالت توقف و مكث در آن منكرات مذکور بسيار و از آن

و سودا بر سر دکان خیر و سعادت نهیید چنانکه در کتب شریفه شیخ ابو
و حجاز امام نووی و انوار و سایر مؤلفان قدس شافع مکرر و مکرر

دکتر داور کوای

فرمان

واما ضرب الدف قبل ايامه الشافعي رحمه الله في الترويح وغيره للاعلام به

مجله

الکلام فی البرق و الجب

تحت
٨٨٨

لقد ورد في علو الخلق والبر والحق والعدل والرحمة والبر والحق والعدل والرحمة
فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

لطيفة في ذكر العجب في كل حال

دايت في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة
على وجهه في كل حال والبر والحق والعدل والرحمة
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

على وجهه في كل حال والبر والحق والعدل والرحمة

في ذكر كبر البر وحرمانه من البر

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

سجدة

ليشهد له في كل حال والبر والحق والعدل والرحمة
فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

لطيفة أخرى في ان معصية الكبر

والمعجب أشد من معصية
الشهوة كما لا يخفى

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

وحرمانه من البر والحق والعدل والرحمة

سجدة

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

والمعجب أشد من معصية
الشهوة كما لا يخفى

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

وحرمانه من البر والحق والعدل والرحمة

سجدة

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

والمعجب أشد من معصية
الشهوة كما لا يخفى

فلا ينفك عنه شيء من هذه الصفات ولا يخرج منها شيء من هذه الصفات
وقال الشيخ في كتابه في المحاسن والاعمال والبر والحق والعدل والرحمة

وحرمانه من البر والحق والعدل والرحمة

سجدة

سجدة

سجدة

الكرم والفنق والسجاء والحوى ومذمت
البحر والسمامة وما يتعلق
بذلك الباب

مفتی محمد رفیع

مَوْعِظَانِ فِيهِمَا تَانِ فِي الْبَحْلِ الْأَوَّلِي وَالْثَوْنِي

الفرقة النارية وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال الملحقات النار واليه يارب يعاد

مستقیم فاعلها



کتابت علی

والمصمت وكشفه امينا
بحالی است از فصل و صلوة
و حقوق و الدين میفرماید
فأقول مستعینا بالله

بدانند که حدیث قرآن و احادیث صحیح آن ائمه است و بنا بر کتاب نیست که از روایت
اسلام صادر است ^{و علیهم السلام} تا لا یجوز علیها ^{و علیهم السلام} الا ^{و علیهم السلام} بعد علی صدر هم رون و بخیر است
و از این پس هیچ یقین هم را زیاد کرده اند که چون حدیث اسلام را با یافید
بخواه ازین تا بدیم هم مناجات کرد که اللهم صل علی و علی و علی و علی و علی و علی
و روایات که هم را بر تو میوند و حق نیست و چون که در امام و هر که از تو بدین مرتبه
بترسم و قطع هم بر حسب طریقه و ضرر آن ابروی است اعادنا الله بجهان من و الله
قال تعالی عینهم غایبم ان تصدقوا و ان تصدقوا علیکم انکم الذاریع
لنعم الله فاصنعوا علی بصائرهم الایه و در حدیث صحیح آمده که هیچ حدیثی
فاصله از آن نیست که بآن یقین و در آن و او را بخیر از حدیث زمانه و هم از حدیث
رسول صلی الله علیه و آله مروی است که صلوا الارحام و اقربوا الی السلام و اطعموا
و صلوا ابائکم و الناس ینام تدخلوا الجنة ربکم اسلام و غیر یزید یعنی
و صلوا ابائکم و الناس ینام تدخلوا الجنة ربکم اسلام و غیر یزید

[illegible][illegible]

و احسنه فی ریح المسالین امین و ما له با و المعشر محمد بن محمد الفخری
 هو الله پس مرتبه فقر و درویشی فوق مراتب ولایت است و کار ارباب معارف
 بر وی متوقف شد انیساء را فقر و شرف و ادب و اربابیت قرب و حصول قصد
 می باشد انرا این ماکت بر عرش خود بر در خانه خردت ام المؤمنین عایشه زنی
 و عیون او بیایا که ششم دیدم حضرت صدیق بر سر فقر شریف نور حضرت فاطمه زهرا
 متقی بیکدیگر نشسته و یکدیگر را می گفتند و می شنیدند در آن فقر و کمبود
 باین وجه یا من لم یملک الحریس لم ینم علی فراش الویس یا من خرج
 من الشبع طمعه من جوع الشعیب یا من انما جوع الصمیر علی السور
 یا من لم یتم باللیل من خوف السعیر و شرح احوالات حضرت علی علیه السلام
 در فقر و کدورت سلطنت وی در عالم درویشی از قبیل اشمال و حکایات
 بسیار که از آنکه از فقر است و کس در اینجا بسبب عدم کجایش و فقر و احتیاجات
 در این ادوار

بین دو کلمه که شعر بر در فضایل و فوائد فقر و درویشی است آنکه
 آنکه که نیافت حق نیافت عظیم و آنکه که نیافت فایز نیافت
 آنکه که نیافت حق نیافت عظیم و آنکه که نیافت فایز نیافت
 در فضیلت حق را در ایم و مرتبه فقر و در هر که هر از سخن نیست حضرت
 رضا و صبر و سحر عارفان و مایه و در هر که از کناه و افزای خلعت
 اخراج از جناب نایم بجایه فایز الله و چه بسیار الفی فایز
 انک الله علی عظیم و الله و چه بسیار الفی فایز
 علیه و چه بسیار الفی فایز و چه بسیار الفی فایز
 پس نیک و الله باشد که پس نیافت با و
 خالی از فضیلت فقر و درویشی نبوده و نیافت با و
 حضرت سلیمان علیه السلام و چه بسیار الفی فایز
 و تمام سلطنتش که داشت و انس و جن و دیو و وحش و مسامح

فتح با دستاورد و شود بود باز در معارف دین که به حقیقت فقر نیز نشود و می شود و هر چه
 در یکا است برای کس آن حکایت نماند که دنیا و محبت ملکات غیر بود و ما شاکلا بلکه
 همه دنیا در فقر است او بود در محبت او بسیار در محبت و فقر و فقرات
 از دنیا ای آتش که شستن از فقر است و محبت بر کسی و حکایت در فقر و در فقر
 مراد آنست که در فقر نیز بگری و محبت غلبه بر این اسرار و روز بگفتن و موضوع و زود
 آید که در فقری را آن فقر است و اطلاع داده اند چنانکه کسی را برادران بسیار
 و او کار نبات و عبادات و فقر و اطلاع داده و خوب را در کارگاه
 فلک جلاد در حکم آید که باین حد و ان من شیء الا یسبح بحمد الله
 و عزیزان به در هوا است که نیست هیچ چیز از فقرات و فقرات و در کسب و کسب
 خدای را تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 می آید در اصفیات و امام شافعی و چه بسیار الفی فایز
 درین زبان قال و باقی از این زبان حال حق دلال میکند با کمال و عدوت خود
 در این ادوار

بر صانع واجب الوجود قدیم و این تشریفات را در اول از انوار انوار و در فقر
 پس در فقر و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 آنست که در فقر و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 لغات تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 فلنعم ما خالقنا علی و لا اله الا الله و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 دل و در فقر و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 در فقر و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 که اگر مراد از این تسبیح است که تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 فایده نماند آه و در فقر و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح

زبانه است کولی که بیسج و حلاقی ترشانه خلق است و در زبان سگ حی در دست
 مبارک حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم تسبیح گفت و سادات اعصار که انطقنا الله
 الذي انطق به خلقی اشارت بآنست همین زبان خواهد بود صاحب موابب باقی لواقع
 این مطلب را خواهد که اگر آنفسیه نموده است تکلفی و گفت الغالب لا یجوز انتهى
 تعلیق که حضرت در مدح این علیه الصلوه و السلام در محراب مبارک و در دست نه
 موی پریش و بگرفت دست در کشید و او را بر موضع سجده و در دست پریش برد
 که یاد او بی این بقیه و تفصیلات که تو کفر کردی با هر که حضرت رب العزت
 کم از تو نیست و او بناید گفت این خدا را با حق خدا کدام سر این بزم خطاب خطاب در سجده
 که خود در پیشی و نه در تقوی و در دعا و شاکر کار خود ساز با هیچ آفریده از تو بخواه کرد
 در او هم در میان سکون در شکست ندرت که اگر بپرست کسی که از برای سیاه
 بیرون آید چندان شاعر و حید از سینه است نور بر سر زنند که موهب عالم مکی
 نکرانه

نمکر کرد و در حاجت بود حضرت رسول علیه الصلوه و السلام در دعا بود
 از ان الاشیاء کما فی آیه که آنکه آن خود بن چنان که است نه فقط
 در دست موی بی سینه علیه الصلوه و السلام در ساجات مکرری بود چنانکه در دست
 خاتران در سوره از ماضی که است که هیچ آفریده را از هر که تیره بود که در
 با رفت در جبریل علیه السلام در رسید و امر آتی را رسانید و گفتی موی در این
 میانان مارا که است که در دای صیقل از علاج چون موی طلب آن شایسته و در آن
 کرده و با بکار رسید که خدای را به در آید بآنست مکرر چون موی را دید گفت
 دیگر گاهی است که فرغ غفلت و مرام آید بآنست و خود فرغ غفلت از زنده دولت
 نثار بر زمین بی حقیقت خطبه خود و موی و برتری خود که در کوش هر دیکه که از حضرت
 بتور رسید بآنست آن هدیه و موی با و در اول با از زنده داشتند پس بتور رسید
 با خبر باش که در اینجا صدمه یکیم که هزاران از یکیم با از زنده قدم می با بابر مکرر این
 خطبه

و بنابر خوبی بنام خود خوانی کند و موکبر و جبار در میان دنیای خانه ترا بی سینه
 چون تو در این راه از نهاده و نه ایست و بایشان پیغمبر در آنجا که است ادنی ذلله بایشان
 طرازی و در آن سر می نموده انتهى در خاطر دارم که حضرت والدین تقیر فرستد بر سر
 بعضی از ایشان و در این عزیز نوشته بودند و مضمون کتب و بقیه ایشان نیست
 که از بیدارنده جبهه که بر تعجبندی بخت و دستشان خدا سلام برسانند
 و ایشان را بدای حسن فائده و حرام بر فضیلت حق و تابع سنن و قبول معامه
 یاد آوریم بزرگان طایف فرموده اند که دست کسی که تابع کتاب است است باشد
 و دشمن کسی که خلاف کتاب و سنت مکرر کند ان هذا البلاغ الفیض عابدین
 دولت تقیر بر بنسب رفیع است بهر مردی که نه بد قرآن و حدیث و معانی و بصل
 آن شاه عدلند که ای این سلسله را از سلطنت دنیا عاری آید پادشاهان
 کدای درگاه دین طایفه اند بر کسی ایشان سین رنگ و بوی ایشان است
 فخر دینا و دست آن

خدای دنیا و دست آن استغفار است ایشان را از تابد و دنیا را از زنده آفت
 و نیکوگاه سیر و تماشای خوشان قرار داده اند و دنیا بایشان معهودترین است
 ایشان بدنی پیوند و مقرر چه دنیا برای است بخت آمدن و فتن کاروانان
 موضوع مقرر زنده اند با برای آن تحقق معامه و کردار شهنشیر انواع و کاین
 و تمام استعداده و تجارت شده اند دنیا و شرای است مانند شراب و سکر از دست
 خطاب خلق را در این معامه نه با بکانه و بد و در دارند و مردان را در وی مقام
 در راه داده اند تا بگذرند و بگذرانند و خوش بخت آنکه خورد و برد و بخت آنکه کار کرد
 و مرد پس این بازار رضا امتحان و در شهنشیر گویند و برای حق کلام نامند
 بعضی را بکارش مشغول کرده اند که مقبول بعضی را از کار باز داشته اند که مرد و
 گاه جوانان را بپریش ارشاد کنند و گاه بر سر پا بگذارند تا نماند زنده بایشان
 خوانده اند که در وی را به فرخ و عده داده اند و عیزری را یعنی فرموده اند

آزادی از همه در دیگران افکنی وین را کشی از بند طغیانی کن
چون دوازده کار تو عمل نبوی را کنی فراموش طغیانی هر چه کنی خواهی آن کنی
ذات تقدیر العزیز العظیم سبحان اسمی مرت و تقدیرت اینجا دریا
ساخته عشق و سبلی را میا وصف پیدا میکند بقدر و خوش بایست و پاک
واجب طایفه نعت استی درین بیستی که بر کسی از بند طغیانی
و معصیت با صیبت گرفتاریه بسبب نفس است بر اینها تشریف و ضلالت
و ضلالت و دنیا و دین از شراره شعله افرازد است پس علاج هر حق صوری
واجب آمد آری علاج و تدبیرش از وقوع باید کرد چو کسی که بر نفس گرفتاریه
از معالجه و مادی آن آچار خواهد بود و کلاهی که گفت علی الله ذکره
فوائد مستخبر کتب مشایخ
صوفیه مشتمل بر بیان

علاج نفس

علاج نفس و مایه ناسب بذاک

آبَاب فَاوَادِیْ

بِاسْمِ الْعَلِيِّ وَهُوَ الْقَدِيمُ

أَحْوَاوَادِیْ

ی که بر نفس سرکش افاده جو مرغ افرازش
یاس من فی نصیبت بیرون شود از آتش طبعیت
در کشن نفس کویش بسیار آواصل می شود بیکبار
در کشن نفس است تیریز درود مرغ بفرس کشش کیم
به کشن نفس درین کیم بدیت تو نشد بهر
آری عجز از کشن با کینه زبانیجات هر چند خواهم سخن دراز نشود و درود

را با ناله و بختیار غافل از سرش بر سر حساب از غفلت و نادانی رها
بسیار می باشد و شسته نام که بر نفس سرکش است و بدین تحقیق فهم
نرسند و همچنان بحث این عالم هر کش در نظرش بجز این باشد و اگر تفصیل گفته شود
می رسم بطلب از یاد طلب دور و بجا مقصود در نظر سست و کرد
تا چای حکم افرا لا یندر لایزال کلمه بطریق اعتدال و حد وسط
شده از بیان سالی نفس و تدبیر سر کوی و بر بوی آن تعلیم عالم از افراط و تفریط
نمود و در توبه نمودم **تالیف** تا کی ندانم که توبه خواند و اند از غفلت سرکش
به بر بوی راهی تپ مجید سبب کشن نفس پیدا کر نیاید بادت و خوش
و فی النفس کثیر نفس کش و هو کمال الله شانه حکم کتابه ان النفس
لغافل باللسان و قوله عز وجل طمأنینا من خاف مقام ربه و فی النفس
عن العزیز الخیر الله سبحان اسمی مرت و تقدیرت اینجا دریا

علاج نفس

که از کمال محنت ایند نفس را با شال و الوان و طایفه نفعده و افراشته
متفاوته آفرید و از وجه بختند که بنده نازی خون الوان نفسش
بر طبع و مایه کشید و لذت نوال جو جهان خود را بایزاید که
رسانید آری وجود انرا را سینه ترفند مرتب ساخت
دوی را منظر اسباب و صفات خود فرمود پس سینه شمع از آن که گرانبار
کرامت و امانات ترانه است و سیر او در دریا سحارف و صفای بزرگوار
توفیق و مقرر است از جوهر کبریا که ماکلف نفس و عالم احوال معاش
همیشه بر بند بر آید بود که سفاین خزان ملک و ملکوت و احوال عالم مجرب
جوهر و در بر دیار توبت ملایم و تمییز غفلت حق سهر و آسان باشد
پس آنکه بدست کشد زشتند زشتند و رسیدند و آنکه کبریا که ماکلف افرازد
و بدنه آنچه دیدند که گدایان این حرکت که از نفسی سملین و ملوک دنیا

نکته عارضا به چنان باشد که در صورت بروز هر یک از این موارد
 و ایشانرا به تندی خلق و ترکیه نفس کشی و رمون فرموده گوشت متولد
 از روح پاکند از اوصاف زایل میمانند نه دست نفس برده از سینه
 شریک و خفت شهود کشیده زنی گویند و حق بنده حق خواه بحق و حق
 زنی حاصل به خواه آنگاه که این نفس و شیطان و تابع مواد محسوس و بنده
 شهود و از آن نیز شریک و بحق با بال نفس در آنست که بدانیم این
 دو را از ملاطفت است و بدینست که سر در دوازده و بر شریک
 ثابت و غیر است بر شریک دارد که حق تا به ملک کسبه هیچ مرضی را
 معلوم نموده آنگاه که برای علاج اندک و دانه مغز و نفس فرموده
پس از نهادن کتاب و شربت ثابت و حق گردید که مغز و نفس را نیز علاج
 معلوم و شرف باشد و اگر با یکی از اعضا و ادویه را بر ندارد که
 خواهد بود

بعده بخیر و آری شریک در هم شریک یک محسوس عدد خواهد شد
 پس بهتر آن درسته که لغوی خیر کلام مطلق و دل شده از آن عبارت
 محسوس و مفید بیان کنیم نکته دانستیم که از بعضی کلمات شریک است
 بر ملا و نفس شریک است یکی شریک کردن از تمام و ملا و ملا شریک است که آن
 باشد و از شریک است و از این چون ملک و آب یا به ضعیف و رام کرده
 چنانکه یکی از شایخ فرمود است که شریک و غافل شریک است که هرگاه خواهد
 محسوس شده آید و میسر اگر هزار بار خدا را شریک آری پس رسول خدا را این
 انبیا را و ادیان و کتب خدا را و عرض کنی بر او سیادت و عذاب و برکت که
 و محاسبات قیامت و بهشت و دوزخ هر یک ممکن نیست که باز ایستد و ترک
 آنست این شریک است چون زبان و طعاش از در دهان زنده بر آید
 و از این جهت است که ابرصا می فرماید که هر کس که از کتب اللغات آشنه

و علاج را اسباب آلات باشد و هیچ سبب عالجی برای برطرفی بهتر از این نمی باشد
 که او را بر ریاضت کسکی و شکی زجر و سرگردانه و هر چه آنکه بر وی بار گران
 از عبادت و عطا و مجاهدات متفرقه که اصحاب بر آنست که با شریک است و چون
 بار گران بر وی نمند از کسکی و تیر روی باز ماند قاصده چون باین بار گران
 و شکی آید و ملک و غیر نیز کم دهند مسئله آنچه بر سر است از خدا تعالی
 یاری و اعانه خواست و به چنان آید ز شریک و بر وی که بین کردی و شریک
 همه از معات تقوی و سلوات زهد و کثرت درج و عزت و کلمه رضا و حمد
 و در اتم فقر و قناعت و شوق و ذوق محبت و عاشقی خیر و عطا و بر شریک است
 فرمود است که در تورا ذکر است ای خردمند تقوی کن و به وقت تقوی
 و بهر که خواندش و تفسیر نام را در همه تهمید آید و آرد که تقوی بر
 می باشد تقوی اصل تقوی نوع است تقوی هر چه بر شریک است از کفر و شرک
 آوردن ایمان

آوردن عدم و اینها نفس و تقوی نوع بر شریک است از معاصی و بهر
 جمیع طاعت و امثال او و اسرار و اجاب زاری که از بعضی علی الله
چند کلمه است که بر بیان منازل
و مراتب و درجای تقوی و بیان
درجای ملائمه تقوی
و ما یصلون بذلك
الکتاب
 ای برادر آئین تقوی ما نیز دانیم لیکن چه چاره بانجست که راه
 شایخ طریقت و این حقیقت فرموده که منازل تقوی سه است
 یکی تقوی از شرک دوم تقوی از بخت سیم تقوی از معاصی و گناه

بسیار قوی عبارت است از پر کردن و بزرگ کردن قوی کامل و جامع آن که پر کردن
 از پر کردن و بزرگ کردن و بزرگ کردن است و بزرگ کردن قوی بسیار و بسیار قوی و بسیار
 به نام است اینجا بسیار بسیار بهین چند کلمه اختصار یافت بدو کلمه در آن
 در کتب تراجم صف قوی و خفای و در جات متعین ذکر فرموده حاصل آنست
 بیانات است که اگر قوی با صفات که در قرآن و احادیث مذکور است
 در کتب است همه که بقرول کارخانه است چه در و از و این ملک قوی است
 در کتب است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 اول تالیف که در همه با و از قیاس است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 قوی عالی ثم تالیف الذی انقوا آری در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 خود کجا باشد چنانکه متقی در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 پس در کجا کجاست که قوی است در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 بزرگ

بویست که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است

تفهیم بحث علاج نفس و بیان
افشام نفس و شرح مرجا و خوف
و زهد و عزت بطریق
اجمال و الله اعلم بحقایق
روحان و اعمال

پس بدو کلمه چون تالیف نفس را سطر ریاضات و مجاهدات را بوی است او کثرت
 طاعات و عبادات حاصل شد معالجه او سهل گردید بهر یک شد آبروی
 برود شانه انجاسید و کراهی و ضلالت برادر مستقیم و طریق هدایت تبدیل گردید

بسیار قوی عبارت است از پر کردن و بزرگ کردن قوی کامل و جامع آن که پر کردن
 از پر کردن و بزرگ کردن و بزرگ کردن است و بزرگ کردن قوی بسیار و بسیار قوی و بسیار
 به نام است اینجا بسیار بسیار بهین چند کلمه اختصار یافت بدو کلمه در آن
 در کتب تراجم صف قوی و خفای و در جات متعین ذکر فرموده حاصل آنست
 بیانات است که اگر قوی با صفات که در قرآن و احادیث مذکور است
 در کتب است همه که بقرول کارخانه است چه در و از و این ملک قوی است
 در کتب است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 اول تالیف که در همه با و از قیاس است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 قوی عالی ثم تالیف الذی انقوا آری در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 خود کجا باشد چنانکه متقی در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 پس در کجا کجاست که قوی است در کتب قوی است همه که در کتب قوی است همه که در کتب قوی است
 بزرگ

والکبر والتعجب و سادسها الأهمرة وهو ما غلب من الجود والحماس
 والجهد والتعجب والحماس وهو الإحلاو وقال برهانمة
 للنفس ويعبر عنه كلاما عظيما قال في بابها الأولي من الأهمرة
 وذلك محل العزم والتعجب والحماس والظهور الثلاثة والثانية
 هذه الأهمرة التي تسمى بها والفتاة والكسب فيها عمل الخير والشر فيها
 والثالثة دار البرزخ وهي ما وسع هذه الأهمرة وعظم فضيلة
 كسبها الدار دوزخ الهند وهي سبعة من الملحمة وهو عبارة من الملحمة
 وهو عبارة من الملحمة وهو عبارة من الملحمة وهو عبارة من الملحمة وهو عبارة من الملحمة
 الدار التي لا دار بعدها وهي دار النار والشتا على الجنة والنار لها في
 و ليس هذه الأهمرة هي شأن غير شأن الأهمرة كذا نقله في كتاب شرح
 پس از عبادات سابقه چنان متعین شد که صفات خیر و شر از آن از بین رفت
 از قیاس ستم مذکور نفس با صفات حسن و اعمال خیر یکی ناشی

والکبر والتعجب

از اقسام مطهره دراضیه و مرتضیه و مله باشد و صفات مذمومه و اعلا شریک انشی
از اقسام آلوده و لوانه باشد و این صفات در سال مدح و خردند که
بجایده و ریاضات و آداب مقرر و معموله اصحاب طریقت چنانکه در کتب معروفه
در ساین شایخ طریقت مذکور و مکتوب است و بعضی گفته اند
نفس و روح هر از لطایف لیه در قالب چنانچه در عالم شیطانی و ولایه که باشند
یک نفس خیر و سعادت و دیگر عقل شر و شقاوت باشد و ملائقی بخواسی از شر و اغوائی او
بجایده و ریاضت نیست و خارج حقیقت آگاه در این فرمود است

ایفیزنداتی مقدی

بر اقامت صحرای بازی را گفتند از خانه خارج بگردیدند از بیرون است
گفتندی در زیارت آن هست و نیز وی گفته در کار راه است ^{مسیر}
برای ضایع شدت اجزای ^{سایه} در باری سرور که است به جزوایی
یست طالب ز راه را خوف در با چاره نبود مگر از اعدا خوف بر جان
یباشد و ^{سایه} واقعیت زخمی که خوف و در با چاره را چون آفتاب ^{سایه}
بی ^{سایه} میوه را میوه اگر سایه بود پخته نشدی و اگر نه آفتاب بودی بختی
زیر آبر و جمع شد گیوه پر زرد و پخته کردیدی تخمین برید و زبونست
سایه لطف که رفت آفتاب روزگار پر زرد و پخته میگردد چو کانی
لطف بی غایت میگوید در آئی که اینجا اگر قدم کنی تو یای دیده دوستان میانه
و او را به تیر نف و کرامت و کلیم با سطر ذریعه بالاصید می نوازند
که هر بخت ندارد و هر که با خدایش که اینجا مصلحت مکتوت را که غنصه ندارد

مسعودی

[illegible][illegible]

سخن چند لیست و بر امید واری بندگان
عاجی بسبب توبه بخفوی
و خوشنودی او

میدان خورشید ۱۰۰

محدث حضرت رسول ﷺ که فرموده آن الله یقبل توبه عبده ما لم یغفر
فوز را با معرفت و تحقیق قفس آسمان را هم علیه فرمود از
که چون وقت بمواید این زمان نزول است معلوم نیست پس شخص را
قوم اگر باید مشرود و از هر چه بخت حق کافران نباید بودن **شعر**
خائف شتران عاصی بار دزد برآ
هر دم می آفریند و مانع درم
درینست علامات برای قبول توبه که است که شخصی چنین مال عمر خود را در
و فدا و شرع بکند که فروخته و بیعت است صرف میکند یکبار بود اول بار او را
توبه میکند و یکبار طاعت کند و ذکر آن بخواند یعنی تا بقیت چگونه قبول کرد
و تقرب ابراهیم خواهد شد و بنا بوده حضرت ارم از زمین بگویند بدیهات عالم
بیرسد و ملائکه ملک ظاهر نمیدهند و الذین عملوا الصالحات ثم ابوا ان یبدلوا
و امنوا ان ذلک من عندنا لفتنهم **چشم** یعنی آنکه به یکبار گذرد از دنیا و یکبار

یا شریک تو ندی پس باز گشتند توبه و انابت بخدا از پس وقوع آن علما و گروهی
بنفی تصدیق کردند خدا را بیکانی در سزل را به توبه و حاجت موجب آورده که اگر
سزا از سیات غیر شرک باشد یعنی اعتقاد تصدیق کرده اند در حق تو توبه
توبه کنند کار اقول می کند چنانچه فرموده است و هو الذی یقبل التوبه عن عباده
و یعفو عن السيئات انتمی بدانان که کار مسلمانان معیست بار را
رسید و ادای و جاد و اشی است که اگر معیست است و عیانت یا هر مرتب است اما
معیست برست غایب است برت نفع و عفو او پیش است و اشاء المی خالک
شهادت الخوف بعد از قبول سبقت رحمت عسی و فو بعد از عفو حکم آید
رحمتی و سبقت کشی و بیان رحمت الهی در تفسیر و کتب لغات و غیره
تفسیر برین است که مذکور کردیم و حکایت است که بر جر و حسی در حق
و بخایش الله تعالی نسبت باین است فاک ضعیف بسیار زود و زود از دست

[illegible]

این شکر قولی از تو نام کم کرد پس یکی از قصاید آن تو بیشتر نه یافت که دارد از ^{نیزه}
 دنیا دور کرده و در عجم و قسار و راه را گمندی نه جهت و هر چه سبب است
 و غیر است برای مقصد نهوده و بر آری آن فرهم و هر چه سبب است و هر چه
 از راه هر کرده و از جانب آن سر نهوده و آنس می از یک سبب است
 و لعنت و الواسع السینه و غفر له و عفو من الله و رب العالمین

پس اگر از نیزه دنیا حاصل نیست از این نیزه است و اگر است از این نیزه است
 و یکی از ماضی این نیزه و در عجم است و در نزد علماء و در عجم است یکی
 نه یکی که مقصد و بر نهاده و در یکی که مقصد و بر نهاده از این نیزه که مقصد بود
 آن نیزه نیست ترک طلب چه کرد و در دنیا و از دنیا که در این نیزه که دارد
 در این طبع و فواید در باطن از این نیزه که مقصد بود است که دنیا
 بر دل زاید انگلیس می کرد و دنیا و دل دنیا آنچه که در دنیا است انگلیس

از فو قطع کرد

از خود قطع کرده اند و این خود کمزورت و هفائست در این معصوم که مردن
 یکی مین دنیا داری گفته اند و آنست که اوقات زهد و ورع بکنند از یکی دنیا دار
 و خیفه خوار است حافظ شیرازی علیه الرحمه در جواب زاهدان فرموده است
 صوفی ثبیر است که چون لقمه شبیه بخورد یال و دوش را از آب و بخوان و غسل
 و در جای دیگر گفته است هم که صوفی در روز خجسته نان صاف بخورد
 حاشا و کلا از این زهد و زاهدی آبا بقی گفته اند که چون بنده زهد مقدوری بکار آورد
 یعنی آنچه نیست طلب کند و آنچه دارد از خود هر کند و از دل خواست او بیرون
 کشد و در معصوم درین حال خواهد که از آنرا رخصتی گویند سئوال
 اگر گویند زید نقل و زید فرض کدام جواب سیو کم زهد در حال مغف
 نفست و زهد در عوام و شبهاست و این عوام نزد کسی که در طاعت
 و بندگی کار میرسد و سکون و ذکر و فکر حقیر را رسانیده اند نیز نه در خیفه خوار
 که بخورند که بوقت ضرورت و خطر از آنجا بوقت احتیاج بقدر ضرورت و مصالح

خویشی در بهر خبر بخیران پیش کشد هنوز از کاف کفر خویش نیست
 حقایق این راه دلی که بر حق چون دیده بند از روی خود برداری
 همه عالم در کمال بندگی او است یعنی او که از صفت طلوعی برون آید همه آفرین
 و طبعش دوان و در گردن دلی **منش** هزاران قطره ناز دریا بر آید
 باین در که برافروخته آید بهر خوشی که نیکوای پاک تو به معرفت یافتی و غافل
 چه جوهر است در عجب حق و پندار کفر و حیرت نعم آمده از این نعمت های بیک
 و معارف سنان از کز خبر ندارد از این نعمت فرموده اند **مشر**
 که به عجب تو برون از حد است هیچ عجب نیست چو پندار نیست پرده پندار
 بسوزدین که چو پندار از کز نیست پس برادرانیمه بیانات بر تو
 معالجه کردن نفس مید و بر سر کوبه است بجای است در ریاضات متوجه
 از قیاسات حق و غایت و حرام خوف در جاده سعادت بر تقوی و زهد
 از این عجب و غافل و دم
 و تو به و اظهار دل

و تو به و اظهار دل و انکار در مسامحه حضرت آفرین کار و حاصل این همه بخیر
 و تغییر است زیرا که تو از غفلت کناره کنی بر کفر نفس و کبر آن کوشی به حق
 از عادات او را بخلت است هر چه است در ایقام آیه و بانه شود ذلالت **الله**
 یحیی بن یسار و الله ذل العظم العظیم و ایقام تجوید تغییر را از آب
 و آب چنانکه در کتب صوفیه بیان کرده اند و تجوید کی از آتنا آیت را که در خلوت
 ظاهر و باطن است بهیچیک روی غزلت بدیدار کنی و کبریا بن خود کوشی و غایب
 انوار از لوح دل و تو به نیکو پاک کردی و آید شیدا و آخرت از خاطر بیرون
 دوم پس به طهارت ظاهر و باطن بودن چنانکه در باب طهارت تفصیل
 سیم عادت است بر ذکر و ذکر طریقی که اسباب طریقت راه و رسم آریان
 و مقرب و مجرب از این شریعت دیگر بر درون تو حرام کرد و چهارم مراقبات
 حرکات و سکات است از کز خویش و کم گفتن کم خوابیدن چو این هر سه صفت
 سبب انکسار نفس و باعث زجر و شکست است و ایقام در کف آسان است

آقا در قاری نیست و شوار است آری **ع** که عشق آسان نواد اول و بی نهایت
 و تحقیق طریقت در کس است اسرار معلوم است گفتن نفس را توقف و جوهر کمال
 و تربیت تویم او از جمله در اینجا در معانی کینه و لعل قوی می جاهد
 بسطی پیدا میکند حضرت مولانا رومی در تفسیر یاد کردن نفس و گفتن او را
 نفس تو نباشد الا طریقی بر دامن آن نفس کشی سخت کبر
 چه اول جاده را بر سالت متوجهین فرموده اند جاده نفس است و رسیدن است
 نیز شود و کبر تربیت رشدی کمال کبر است تو به و صفای باطن او را کمال
 بدولت برود سکون و مرتبه فنا و بقا رساند که لا یخفی ذلک علی الدین و علما
 بذلک المراتب العلیه حقیقه و تعالی بکرم و جود اجد نوی و شان رفیع حضرت
 مصطفوی بر او همه برادران دین چو تو فیق فرار و دارد که آن راه معرفت
 بیایم و بر صفای وی اشتباهیم معاصد دنیا و آخرت را نصیب فرمایند و از نفس
 و سکایه و اوسوسه محفوظ نمایانند علی ذلک قدیر و یقبول دعوائنا
 عبود

جدید و کاحول و لا قی الا بالله العلی العظمیم
فرع است منتخب این اصلی چند
در تفسیر آیه ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم
وما یعلق بذاک
الباب
 در کتاب زهر الکلام کلام شیخ عیسی بن عیسی از امام الاوسی رحمه الله علیه آورده که
 قیل و قال فی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و هو عید قیل ذلک علی معنی انکم تم
 و الانفس ط و قد سخر الرحمن و انعم علیه کتبه یقول العبد افرغنی کذا و کذا
 و یبغی کذا و کذا مع ان العبد و مالنا و ما لیسید لا حقیقه کنی بهر امر ذلک علی
 و انفس ط و زیاده اللفظ مع و الما و فی قیل انما لا ذلک لعل الله

شیخ کی

شیخ کی

منبر اولیٰ

پیر خواهد شد
حق نماند که بعد از آنکه ظاهر حق معبر شریعت آزمایسته گردید و جوارح و باطن
زینت یافت آنگاه که در بیرون جمع تربیت توکلیم آداب برانست میشود و یکی
محتاج به علم و سر و مل و کون راه مغفوق احوال نمیگرد و در میان آنان تا مغفوق را نشاند
منا را نشاند و اینی را در باب خود بیان کرده ایم پس در کار را بر جفت

موقوف و این موقوف نیز کینه نفس و تصفیه قلب حاصل شود و بنحویه نماز و روزه
 چهار کسین اعلا ظاهر و ترکیه باطن تصفیه قلب حاصل می شود هر کس پیش خود ولی بود
 و نامی نداشت و حصول این ترکیه موقوف بر هباب و شرایطی چند باشد که اگر
 بعضی من و کانت و مانع در اینجا برای ناکند و غریب و کمال طایفه بنجدید تحریری
 بر آنند که یکی از شرایط آن که در دست است یعنی کار و کاف و و صبر بر آنست
 طایفه که در وجود آن کار باطنی صورت گیرد و خاک که کنیم و دیگر آنکه تسلیم و تعویض امر
 خویش است و دیگر آنکه هرگز در دست با نور است از بهر طبع و اجتهاد خویش
 و دیگر آنست که در کار خویش و دیگر مواظبت دیت در ذکر و فکر و کمال
 و شغال با امور بی خویش و بی نیاز آداب مشایخ این کار در کتاب احکام و کمال
 تبخیر تمام ایراد یافته مراد آنست که طالب صادق بهر از آنکه ظاهر و بی آداب
 و اعلا شریعت محلی گردید تا با ترکیه باطن محتاج میگرد و ترکیه مذکور تر نشود



برای تعمق در آن



